

# حضرت شفاعة، اولی

پنج شان

د سحیفہ، الابراهیمیہ

د سحیفہ، من مساجات اربعہ، عشر

۱

از استخارات لحمد مل مخدوہ آثار و آرثیوام

نمبر المسائل ۱۴۲ صفحہ

# پنجشان

قلمت فارسی

اشر

نقطه اولی جل شانه

فہرست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
إِنَّا بِكَ نَعْلَمُ إِنَّمَا يَنْهَا اللَّهُ وَالرَّهْمَنُ يَنْهَا بِأَنَّهُ مَا يَنْهَا  
يَا مُؤْمِنُ يَنْهَا بِإِيمَانَكَ يَا مُؤْمِنَةً بِإِيمَانَكَ يَا مُسْتَأْنَدَ بِإِيمَانَكَ صَلِيْر  
عَلَى إِعْدَادِ الْأَوْلَى بِإِيمَانَكَ صَلِيْرَ عَلَى إِعْدَادِ الْأَوْلَى بِإِيمَانَكَ صَلِيْرَ  
وَكَلِمَاتُ عَلَى إِعْدَادِ الْأَوْلَى بِإِيمَانَكَ صَلِيْرَ تَبَرِّعَ وَقُدْسَتَهُ سَاطَ قَدْسَتَهُ  
فَشَرَّعَ إِسْرَارَ الْأَوْلَى بِإِيمَانَكَ صَلِيْرَ تَبَرِّعَ وَقَدْسَتَهُ سَاطَ قَدْسَتَهُ  
مَقْدَسَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ وَلَلَّازَالَ اسْتَرْفَاعَ اتَّخَذَ كَيْرَيْنَتَ زَادَ كَيْرَيْنَتَ  
خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ فَلَقَنَ دُورَهُ دُورَهُ كَهْرَبَرَهُ كَهْرَبَرَهُ دَلَّيَهُ دَلَّيَهُ  
يَكْهَرَبَرَهُ لَفَرَتْرَهُ رَيَّا بَسَتَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ دَلَّيَهُ دَلَّيَهُ  
كَهْرَبَرَهُ لَفَرَتْرَهُ رَيَّا بَسَتَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ دَلَّيَهُ دَلَّيَهُ  
عَكْشَانَسَانَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ دَلَّيَهُ دَلَّيَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ  
عَكْشَانَسَانَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ دَلَّيَهُ دَلَّيَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ  
خَلْقَرَ كَعْرَفَانَ تَجْهِيدَهُ اهْبَتَ دَهْكَرَتَهُ شَنَاهَ بَلَوْغَتَهُ لَهْرَهُ  
أَرَادَهُ بَلَادَهُ إِلَى آخَرَ بَلَادَهُ كَهُدَهُ بَلَادَهُ هَمَّزَهُ لَاهَرَهُ  
دَهْهَرَهُ بَصَرَهُ بَاهَرَهُ تَاهَهُ تَجْهِيدَهُ خَرْدَ خَرْدَ بَرَدَ بَرَدَ

بینه که میتوشد فرموده و اعداد را بر این شیوه حفظت تا بعد  
قرار نماید آنکه بمرور ده سالانه قرآن را نهایه الالا خاتمه  
بالله نماید میان اینهاست متنی مستحبه است خیر شفیعه به این شیوه  
و مطلع بیان ذات عز و سعی قدر بهله و هجر ما بحقیقیت این شیوه  
ظاهر خود را با حقیقیت باین عیشر قرار دارد کافایه اینکه این شیوه  
از اخراج افلاطونی همراه باطن آن را میگیرد ظاهراً فرقی نیست بلطف  
که او است از بعده ظاهر خود که از این شیوه حفظت و با حقیقیت باشد  
ما حقیقیت در هر ظاهر است و باین جهت سرچشل اقطاف فران ما انتباخت  
کاما در صریحت مذکور داشتم جمع علمی اینها میگیرد لسانه  
برای اینکه خواهد از این ظاهر ای دفع اول ظاهیرانی و پنهانی از این داد  
آن ظاهر ای دم ظاهیرانی همدا و کذا میگذرد آنچه من از این شیوه  
زیر گذاشت خود ای داد و بعید است از این شیوه برای تصریف  
باستعمال خود در منفع جوده با اتفاق برای این شیوه است قبل خود داد  
اینکه زیر گذاشت خود از این شیوه است غلط خود را بگذشت و ای داد  
مشهود بوده از این افراد و مثالی بوده از افرادی که باید  
شیوه شیوه خود داد و بعید است از این شیوه برای تصریف  
دارای ای همچو شیوه زیر گذاشت که همان رساناً وصف ممکن طبق  
ادامت و گهراً خود را کوان است منزه وصف ای داد سبیل  
از این شیوه برای خود داد و بعید است ای همچو این شیوه  
بظاهر پنهانه ای داده عذاب ای داد را عارف شوند بجهت این  
و اگر اراده حسب ای داد رسماً ملک شویجت و بجهت این داد  
و اگر اراده حضار ای داد رسماً ملک شویجت این طبقه ای داد و اگر  
داده ما شهد ای داد رسماً پیشست مستند شو از این طبقه ای داد

ک ذات ای داد کافی قدم ای داد تصریف ای داد عذاب ای داد  
خود و مزبوره ای داد کار بادون خود داد ای داد خوده ای داد  
و سغیر ای داد  
ای داد منزه داد منزه بجهد و مجهود داد منزه و کافی داد  
نمیگرد ای داد  
فرموده سمات ای داد ای داد ای داد خود داش داش ای داد  
خود و باید ای داد ای داد ای داد خود ای داد عالم صد خود فرموده  
اد داده بوده برای ای داد و مفعه بوده برای ای داد  
باستعمال خود در منفع جوده با اتفاق برای این شیوه است قبل خود داد  
اینکه زیر گذاشت خود از این شیوه است غلط خود را بگذشت و ای داد  
مشهود بوده از این افراد و مثالی بوده از افرادی که باید  
شیوه شیوه خود داد و بعید است از این شیوه برای تصریف  
دارای ای همچو شیوه زیر گذاشت که همان رساناً وصف ممکن طبق  
ادامت و گهراً خود را کوان است منزه وصف ای داد سبیل  
از این شیوه برای خود داد و بعید است ای همچو این شیوه  
بظاهر پنهانه ای داده عذاب ای داد را عارف شوند بجهت این  
و اگر اراده حسب ای داد رسماً ملک شویجت و بجهت این داد  
و اگر اراده حضار ای داد رسماً ملک شویجت این طبقه ای داد و اگر  
داده ما شهد ای داد رسماً پیشست مستند شو از این طبقه ای داد

مدد و در چندی سوون لایحه مرتعه بجهود دلخواه برگزید  
از اولین آثار پاک خوشیان و دجانگ که در میراث  
نیز که همین رسانیده شد چندین بیت ایشان است یا از غصه اگر از  
نمایت مطلع نباشیم و اگر نمایت در مطلع نباشد ممکن

وتحقیق این درست است آن بضرف افاهه دلمه میگردید که کمتر خود را  
بجز این معاشر میگذراند و نیز نظر داران نیکر مردم آن را آنست میدانند  
اینست که این روز عرف جان یکمیزد و پس از که محب ماده خود را قبول کند  
در این میکسر شرمند لذت یافته است که طلاق فرموده است -  
و همان کرد پیر نظر چون چون کل پیشنهاد شرمند حفظ کرد که اگر از این  
از زیست اول این افراط شرمند اثبات شده باشد میتواند این را  
درینه شود حالت ایشان در تاریخ اثبات قدر اعلام نماید  
اصل و سخته دادل از احتجاج شرمند و هر شرکی اخراج از این  
مر بیطری و انتشار این از این اثبات قدر اعلام نماید و این را میتوان  
نهاد کرد اگر اثبات اعمل الاعمالیم و همانکه این را در پیش از  
هزاره در جان و در قصده ایشان مکنم خواهد زد و درین میان میتواند این را  
توپنی را احقر شویه اثبات بین دادل بجای دادل بجای هر چهار خواهد بود  
و درینجعه باید اثبات این در جان با این ادله که شجو و اثبات خطا  
نموده خدا را نظر گیر و افزایه از مورده که خواست کند مذکور  
در نظر دادل دایزیست سرمهیش کرد و حق پیش از کرسنده کرد که بعد  
از اینجا باید از سجده بیچاره بیچاره بیچاره عرض نمود و پیغام هر عنانی که میگذرد  
ضیار از جبار است که میگذرد و قیصر از جبار است که میگذرد و مادر از جبار است  
درینه شرمند حجتیست میانه از اینه لذت گزیند و پیش از اینکه از دادل  
میگذرد که تمام از این ماهیت که این را ایجاد نمایند و میگذرد

کشوجه ایامات که نات خود سمع در ارض ایل اش بگذشت  
ام را رسید و درین خود بوده و حست دعا که با اخوه عالم و پسر  
نفر و خاله بوده چنانچه وقت ممکن تمازج شد ایامات آن  
و پسر ایها و پیشین رسایل خواجه بعد از این نظر من بظمه و اعذله  
شیخین صد و زدم که نیز ایامات را که خود مند و چند از حد  
و زی خود و اندیز خود را در علاش از زیر یک اصحاب ایها  
بیش است درین خود و لیستهای دشیخین صد و پیشین که اینها  
و نفر ایسا سر ناکنده قیامت داشتند ایامات شکوه خود  
نموده بیان را که حکم خود را ایامات بضرر حق بغض خاهر  
سازند که اخلاق ایامات خواه کرد و زیر ایکس خود از خود و اند  
حست بریده و حیث که کم کند پرسا عیاد که ظاهرا هفده و درین  
قیامت ایامات کر زده و پیش از خواه که ایامات خانه دارم  
قیامت نفر کر زند خلاط این اخلاق بیک داشتم و میره ایس  
شکوه رسیده و هر چیز در زنده و مرته بکو الاله لا اله الا  
حق و اکرانی با ایامات کو توحید که ذات نفر نزدیم بجهت  
و حست زیر که داده ایامات خیز سخاچ نمود و بمنزد را که بگذشت  
شکوهی ایامات خیز سخاچ اکرانیها بگذشت هم چون بگزیرت  
و پیشین و خوش چشم است شاهزاده خان داده ایامات قییده را برپا  
ساخت و صفات خلاط خیز که در خفا و نفر خود را که نفر و  
حست و ایام ایام ایام

را هم که تو هاده است نیکم و اکشن خلیل از دیده است شوکه را  
لیخ فنه میبین زیر ایکس خیز شیوه شیوه که بایین خود و خدا هاده نکند  
ادرا و لکمی ایام بایه هاده نیکم که خدا و خیز به ایام ایام  
که نفع فرموده ایام ایام چه هست که بیوم من بظمه و ایام ایام  
مید ایه خدا و خود و خیز که هاده است شو بایی هست ایه خیز  
در غایت تقوی را شد رسایل و دیگارت که خدا دیگار بایه نیکم ایه  
مشهد و شر ممکن خیز ایه بود ناسخه ایام ایام باشکه ایه  
بر ایام ایام آیه دیگر ایه ایه الله ایه باده که رسایل ایه  
شوجه خود را فارغ قاره نقطع بیان بیهیش و خیز و ایامات را ایه خیز  
بیان ایه خود و حست و ایامات ضمیم در متفق بوده و خود را  
بیان ایه خود رسید که ایه خود ایه خود نیشود که دیگر ایه ایه  
نفر ایه نفر ایه بایه نقطعه قیام ایه خود ایه خود رسیده و خود رسیده  
بر ایه ایه رسایل رسیده و حال ایکه که ایه خود بیان ایه خود رسیده  
و پیشین بیم من بظمه ایه الله ایه کسر خود نیشود که نفع نقطع بیان بایه  
و حال ایه ایه رسیده و ایه ایه ایه رسیده ایه ایه رسیده و خود رسیده  
حق و حست که یک کل الاله الا الله ایه ایه بوده و حست و حق  
در صدق که نفر که نفر رسیده و خود رسیده بگوئی و اکران  
نیکه ایه رسیده و ایه ایه رسیده و ایه ایه رسیده و ایه ایه رسیده  
طول بیان بخوبیه بیهیش نباشد زیاده نفر کنتر دیه نفع نفر و قیام



الله شهادت مکان هر خدسر اراده آن تغزیه می‌نماید  
که هند منبع شد و میل لجن از پرده که در جهت آن راه  
آنکه در خود اینجنبه نماید و با قدر ظور اراده نمایش  
از زیر چشم می‌نماید چنانچه مکان هر خود قابل بالسنجید  
بعد هر کدام دادر و خود بعد شووند حالات بین حال اراده  
اگر با عالم از رو تغزیر و زیر خود رسیده باشد که عبارت اینها  
لدوں الله تعالیٰ به و زیر اکعباده الله مخون نمایش اراده توجه  
و کلمه توجه باست تبکر به ای  
و میل ای  
و نظر ای  
هارت ای  
با شر ای  
الله شهادت مکان هر خود که بود من نظمه و ای ای ای ای  
عبارت ای  
آنکه در خود ای  
پیش ای  
که ای  
که ای  
خلق ای  
غیره ای  
ویست دیگر ای ای

طروع ناید بکشید از ده بیرون و دیست و ایک مانهای غریب  
بکشید از ده بیرون و دیست و ایک مانهای غریب  
که خود را خود و صدایت که خود خود و شد که عالی که  
ارد باشد تعالی ای  
هر ظهر ای  
غایر و خوش زیر ای  
بیست که ای  
ماکانهای حضیف و مسند عالی ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
صدا نیست بکشید شور ای  
مسکن ای  
اعز و شر و بایکن فردا مکان ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ماکانهای ای  
اکمه سبب گرد ای  
و بد ایک خداوند عالم حیر و غریب میتوانی فرمود که من فیضه ایه  
بد و علاوه بر دلایلی دیگر نیستند ایکه تو جهی خود و شغل  
نشیه بخشنده ای  
و ای  
فرسانه ای  
و ای  
فرسانه ای  
و ایکه شنیده همیشه ای  
درست خدمت ای ای

باده قن شده حال خود کنم مکر روز بیت عالی نمود و مینما رقت خواهد  
در پیش از قت کنم که در مواد دیگر از اخراج و زینه است در اینجا اگر  
خوب شد رکورس داد و تصور مکر که اعمال همان طرز هست فخر خواهد  
ان شد این لذت بردار و میره باشد یا یک چیزی که از قیل و سیکل در میان  
و هم قانی و یکی می آید که اعمال همان طرز هست این شرایط و دوست  
از اعمال همان طرز که از اول این طبقه از خود چیزی ای دخل سینه نمایند  
کنم که خود را رسول الله که بعد از خود عیسی ای و مخلص سینه نمایند  
که لا این بود که همچنان میان از ارض که بعید نمایند و قدرها  
دو آنده که محمد رسول الله باشد و میان این بود که خود را  
بود یا یک کار در راه بخواهند گفتن خود که این ایشان اند ای اگر  
خداوند عالم از خبر نداشت فرمود اور این بدرست خود و درین ادای ایشان  
بمشیت خود و محبت ادای ایشان ای اذل خود که این ای دعا غایب  
باشد دهد و غیر صرف خود در حق ایشان ای  
میخواهم خود را خاص حق کنم و بعد که خانه هم خود را صاحب ای ای  
لذت خواهی داد فایع نامه دست نمایش شد و در میان این همه یکسان نهاد  
قهر خوار از خدا که خود ای حسنا نماید و با این قدر گفت ای ای ای ای ای  
کنم که چکنید برآ و گذشت و ای  
دغدا ای  
با خسرو لد مقدار ای ای

ماضی بیت خود را در می خود و کمند را مقصود خود و بحسب اینجا در این  
حود قدر راه نهاد بیم منظمه ۱۵۰، همان یعنی شود بعد از اینکه  
متوجهه مادر را نات بیان ای  
میخواهد ای  
سجده کنم که می خواهد ای  
مر منظمه ای  
که لذت ای  
که می خواهد ای  
شاد ای  
شده و ای  
کنم که خداوند عالم ای  
خود بود ای  
خود را داده خود را ای  
که خود را داده ای  
دز ای  
ادسا و مقدار می خواهد ای  
ای ای

وَهُوَ فِي كُلِّ حَافِرٍ بِتِ الْأَوَّلِ لَا دَلِيلٌ إِلَى أَطْفَالِ الْأَخْرَى رَبِّكَ سَلَّمَ  
وَجَرِيَتْ بِرَأْسِنِي عَيْنَاهُ وَسَجَادَتْ بِرَدَةُهُ وَجَارَتْ بِحَادِّ خَوَانِدُهُ وَجَارَتْ  
أَنْكَلِهُ وَجَارَتْ لِلْأَنْكَلِهِ شَفَقَهُ وَجَارَتْ مَثَانَاهُ وَجَارَتْ لِلْمَثَانَهِ شَفَقَهُ  
وَجَارَتْ شَفَقَهُ وَجَارَتْ كَلْمَهُ وَجَارَتْ كَلْمَهُ وَجَارَتْ لِلْأَخْيَانِهِ شَفَقَهُ وَجَارَتْ  
شَفَقَهُ شَفَقَهُ كَلْمَهُ وَجَارَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ لِعَذَابِهِ شَفَقَهُ  
شَفَقَهُ بِأَنَّهُ يُخْسِرُهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ لِعَذَابِهِ شَفَقَهُ  
أَغْزَىهُ أَغْزَىهُ قَرْبَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ أَنْكَلَهُ وَجَارَهُ شَفَقَهُ بِأَنَّهُ يَعْلَمُ فِي شَفَقَهُ  
وَأَخْيَانِهِ شَفَقَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ لِعَذَابِهِ شَفَقَهُ  
ظَرَبَهُ مَصْرَقَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
أَنْكَلَهُ شَفَقَهُ اَنْكَلَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
كَلْمَهُ شَفَقَهُ اَنْكَلَهُ اَدَارَهُ بِأَنَّهُ يَعْلَمُ أَخْيَانِهِ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
بِأَنَّهُ يُخْسِرُهُ شَفَقَهُ اَدَارَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
أَغْزَىهُ أَغْزَىهُ قَرْبَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ أَنْكَلَهُ وَجَارَهُ شَفَقَهُ بِأَنَّهُ يَعْلَمُ  
وَعَدَهُ الْأَنْدَلُسِيَّ كَرْنَهُ دَرِيَّهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
بِهِيَّهُ شَفَقَهُ دَرِيَّهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
شَفَقَهُ شَفَقَهُ قَدَرَهُ كَلْمَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
بِهِيَّهُ شَفَقَهُ لِعَذَابِهِ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
مَصْرَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ  
شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ شَفَقَهُ

دانیال با یکنفر الامکان بسیج عزیزان و حب خود در جاه  
عزیزان بدد و حرف از آن عزیزان نمایند بوده و دلیل این  
سرخی قبول این سرایی میگشت بهه تویه برنده نیاز است  
ذار شرایط هاشمه کشند و با این قدر کارب الدار بسیار طی  
ساده است و این پیش از اینجا میگشند که هر صاحب خود را که  
در وجود شنیده است سازی جات خوبه را کافی است بجهة مشاهده  
آنکه از قبیه یعنی محظی گشته دار شجاعیک غریبان راست فیضیان  
ضعیف بود و خاند عالم پسر غلام خورمه که از نوک ایکه کان  
در عکس خود چشم را بسته است از این احوال ای اخراج ای اکلف  
ذوبده بیوفت شریعت که در این داشت داشت و داشت  
که خوش نظر داشت و دغول خود را نهاده شد از این  
خود داشت اینجست خود دار شجاعیک در پیش خود دار شجاعی  
او بیظا خود داشت اینجاست خود دار شجاعیان دیده  
مقدار خود را مقام خوبی کرد و دیده نهاده ای ای ای ای ای  
در داد و دیده خوش الائحت است ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
داراه و دایم خدام ای  
حبار که سالم زند دیچی ای  
بال ای  
بال ای ای

و راجح بستند الای ای  
ظاهر بشد عیاد کرد که رکشیت دلیله را در ظاهر خواهش باشد  
بنایند که کیم ای  
از این ره ای  
فا ای  
لای بیچیم دلکه خواهیم جو ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
رخوان حقیقت بر ای  
ظاهر و با ای  
ظاهر فخری دلکه خوان ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ظیر بخت است خبره ای  
بر خود را فرع داشته است ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
نقطه فرقی ای  
شون ای  
ظاهر خواهش فرقان رجاهه که رکنات خاکه دهه داد  
با ای  
چنانچه ای  
سرخی مخصوص ای  
سرخی دستکان ظاهر فرقان را با ای ای ای ای ای ای ای  
آنکه در دیم فیاض است که محبت خود را مشاهده در پیش خود  
حقیقت پیش ای ای

1

و زمان اینقدر ممکن بوده که هر سعدور داشت شرک در میان خواهش  
آنچه در حمله اسرا بر اسرائیل بخوبی مجبوب باده آن اولاد  
سعدور که از اکمل است طبای اطمینان را تلقی می نمود که فرود  
برگشت اینها عوام اینقدر قدر که ممکن نداشته باشد از این اولاد  
از اینجا سعادت ندارد و گذشت و می خواست که می خواست که اینها کار  
پیر سعدور که اکمل است طبای اطمینان با خود رفته از مردم این قوم  
عیاد این اندیشه را که نزد ربانیه است غصه ایست که نزد اینها یک  
جنت خداوندی در هر چندین پیکره ای اینها عکسات نام و بالغ بوده د  
مندانه و کاربر بوده و پیچ زده از این محنت خوده و داشت پیش از این کار  
پیش از این محنت پر اتفاق در لایت می خواست و این محنت که اینها می  
پیروز این سعادت بوده داشت و دخیر این اسرا از مردمه و داشت اکثر  
در درون ایوان پارک گردیدند و پیش از اینکه شرک مردم است نگذشت  
آنسته و دهیش پیش از خود رفته قایمه که هر آفرینش ای ایله ای ایله ای  
در باطن اطمینان گریخته بخاطر بر ای ایله غایاند و دل ای ایله  
مکررات در مرات بدت از مردم اسرا می خواسته از مردمه که در  
میان خود ای ایله ای  
آنچه ای ایله ای  
اعذر می خواسته ای ایله ای ایله ای ایله ای ایله ای ایله ای ایله ای  
آنچه ای ایله ای

ادول هر سی سه پنجمین سال در لامپ سویوره و ناقوسه بین خود  
از زیر چشم خود برده که عرق باز پرخراست کشته داده اند باز خود را  
در گلخانه از زیر چشم باز نظر نمود چنانکه تو راست از شوجه آنها اسلام  
آزاد ننمود و بعد مترات نگهداشت چنانچه نماید داکر بر زیر خود  
کلیف دعیه رفعی به رسانید میان نزدیکشته هر چنان الا خاص  
لهم از دنیا و خلیل از سنت شریعت اسلام است اینکه شفعت و حضرت  
ناظم خود را دخخورات ایشانی و مهدی گشته دهد اگر از  
هر خود را مقدم راست بیکب ایل بدهد و است اگر کلام ایما  
مرای ایل تکرار و ایق شود و حکم صاحب افتخاره را در این شفعت  
و اگر ایل ایمانی برای ایله ایمانی و حکم را است فراید اولیا ایله  
و اگر ایل ایمانی برای ایله ایمانی و حکم را است فراید ایله ایمانی  
و اگر ایل ایمانی برای ایله ایمانی و حکم را است فراید ایله ایمانی  
و دیگنون هر چهارمین خبر سر در صدت راه چارکن که خود را بخود آورد  
ادیگنون در صفت سر شنیده با وضیحت را صد بوره و داشت  
امر خود را که در هر شرک کناره مرتفع میگردید و خود خود را در هر شرک  
که گذشت نازل نمیگردید سار بر لکمان چهار زان اعلاء خلق ایشان ایلان  
ارون را چاچ در سر تیره داشت هر چند تیر زان اعلاء غافع و ایشان اعلاء  
بین چشم نظر قدره در نظر چهار چشم قدر بخوبی خود را در اعلاء قدره  
که تیرهای ایشان بست که شست و حال ایکمان یه مرک ام خود را

که اشتکران بیان را پیش از خاتمه دارد و نظر گذار کنند و بعد  
که بچشم فرمودت که در زمان شناسد دو فرمان بادند و قدر خود  
او را در فرمان خود راضی خواست که شهنشاهی که در زمان او در جهت او  
دانسته باشد میخواهد نزد اباباد شاهزاده نمایند و این را در  
نزد اباباد اینقدر خواهد داشت که این را میخواهد نمایند  
لذا باید اینقدر داکه را تاکنون بقایام میان میرزا امیر شاه رضه  
لذت گزیند و اینقدر خواسته است از اشرف خان را دانند و در کل شاه  
میکنند و اینقدر خواسته همچنان دانند و در این را در بر عکس  
هر شاه را پنهان کنند و هر قدر که شاهزاده نزد این خواسته باشند  
لذا این حقایق این ایلکه را اشرف خان و در زمان اعلیٰ که در طی این  
پاش نظر گزیند از این طریق اگر زاده هستند شاهزاده دست این حقایق  
بین افسوس و حسین این طلاق پیکند و اینقدر بجهت جمیع غایبی  
والا این حقایق است از این طریق که هر طبق خانه اراضی را نظیر این شاهزاده  
و هر قدر که نشانه اینججه خواسته باشند نزد این حقایق این شاهزاده  
نمی باشند و اینجا که اینجا را خود در گلزار خواهد داشت و هر چیزی  
که نظر اینجا باشد که در قاعع نظر اول دیده و خود را فرموده باشد  
جهت این این حقایق است که اینرا این را دنخواه نهاده و دنخواه  
معروف است از وحی اینها و میر در بحیث اینها و اینها اگر قوانین  
و اکثر نوائند خدارند چهار ناخنی داشتم و میگردند از این را در قدر اینها

که مخاطم خواهد بود و در این مخاطبی خواسته داده ام  
و مشتی بدو لایه و خسروانی و ساز و دل بداعی دکافر اول  
اخراج داشال با خبر عنی عکسات متفهمه و متفهمه اطلاعه هم شد  
دانسته خواسته که ذکر اینها بجزء است که در زمان او در جهت او  
دانسته لذت این ایلکه اگر سرمهان بجز شاهزاده ایکه کرد و دینه  
بجوس ایکه شد و از این من فهمه ایله ایله دنده ایله ایله  
مقام را فرض فرموده و بر این مکانات اول بحسب خواسته ایله ایله  
و ایله ثابت خواسته ایله ایله دینه خواسته که از ایله ایله ایله  
ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
مشفی خواسته باز کل خوار چهاراد در این طبقه باشند  
حرادل هم از این طبقه باشند مشفی خواسته و دنکار باشند ایله ایله  
را که اکسر از این طبقه باشند بجز این شاهزاده دنکار باشند  
ساز و بجز ایله ایله همچنان همچنان ایله ایله ایله ایله  
از ایله  
غیر مشدده و هر صاحب علک که در بیان علک باشد ایله ایله  
حص شده و هر صاحب قدر قدر که در بیان قدر باشد بازه  
شده و هر ایلکه که در بیان ایلکه باشد بازه بازه  
و هر صاحب علک که در بیان علک باشد بازه بازه  
و ذکر نهاده ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله

نار نمایع سه رو جو راه بیز اینی عدد باشان شور و نمایع  
شور و ند کشند نهاده صدر علی او لیلیس بک نمایم کشم  
بنه زنگ ایک بک هر خود احصت به علی الک کشت بک هر خود علی  
دانک کشت علی هر خود قبرها

در سایه پیش مخصوصه بوسه رساند و تجذیر کسر نزت، همه را در  
لایق که هر فریات را از این خود را ام از خود را برع دز مرده و دست کشیده  
سوزوار که هر فریات را از این خود را برع دز مرده مساوی هست  
قدرت وحدت او را غوغان چند اغوغان و متمایل است طلایزه  
او از شاهزاده نشانه سه رنگ خلقان در زر شناسار و فخر را از این  
برده دست و همه غوغان در جهادت زر غوغان را کشیده  
طلایل بوده دست او که هر خود را که نهاده هست زر دز مرده و باید  
مدور شیشه شاهزاده قدر خوبیها بایت ای شیوه سایه و دفایت  
شیوه دادت بقای خود را جلوه که فرموده و در گیسو نیایست بخوبی خود  
قدرت را جایز خواسته در زاینیات اتفاقاً هر کسر و حمد خوبی  
ستیغ خود را ایکهار فرموده کسر و حمد از اول لایل  
لایل آخون من خفت و دفن قول و کشون و کسر و حمد از اول  
لایل از اظر بی اخ و در طلحه نقطه و بطن بزیج شعر حمد و اول  
لایل سیمیکه لایل نیست بیج شرودون او را دشمن نیست بیج شرودون  
او ریشکه بیضه و ادا سکن که کشی هست زادت او ایضاً  
ذات او دلاین هست بساطه هست ای ای ای ای ای ای ای ای  
ذنب بر حظ عذاب خود و فضیب و دعاون خود غلیق فرموده و ای  
مسنونه زنگه ایکون لا یکنی و در درست کیوان فیروزکون بوده  
بخطه، فرموده از اینل خود مرآتیما که دلالت کند رایت او

اسم ال ال حمیم ال ایکر  
تبییج و تقدیر هر قدر ای  
سوزوار بجهه دست که نزدیل همراه نمایع ای ای ای ای ای ای ای  
سمه و لایل ای  
لایل ای  
بیج حمد خود و هقدر مثقالی است خلود که خلاین سی مواد ای ای  
سیماد بوده ایز مراده و هقدر مثقالی است بیهاد که هر یعنی  
صورت داشت هیضه هیاد بوده ایز مراده که را توکن که شنا نکم که  
اور دمال ایکه جود ای  
حلیطه ایاد و کرا توکن که داکر بناشد مراده ای دمال ایکه بیشیت او  
بنفه داکر نه ایاده با یکه ای بیهاد و هیضه هیاد فخر راه و متساعد

و آخر بود که بر سر از داد و داشتیست خود فریز  
بود که خواسته ای اینچه از خود است و اینها در خواسته خواهند شد ای ای  
در خواسته نیز که در زیر این راست بدهه نیزه ای از  
و این راست داده که در قیاده مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً مخصوصاً  
داده  
ذمود که کوچک از اول و اول بعد که از این قیاده نیزه ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
و علی ای  
بعد نیز که بعد از خواسته خواسته در نیزه داده که داده داده داده داده داده  
بر علی ای  
از خواسته ای  
و خواسته مطابق صفاتیست نیز که در زیر این راست خواسته داده  
خواسته  
او بار و بکار خواسته  
عشر بوده و خواسته داده که در این خواسته از اول ای  
گزند میانی  
و میانی  
بر ای  
خواسته که ای  
خواسته بعدی بخواسته بخواسته بخواسته بخواسته بخواسته بخواسته بخواسته بخواسته

و داده شد ای  
و دیده پیشتر ای  
زیر ای  
آن واحد که مرآت خیب ای  
در آنطور با اعلی ای  
بوره داده ای  
بوده طبعی من بظیله ای  
پیشتر خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته خواسته  
بر قدم است ای  
نوی خواسته گزند نایز است که همان یعنی و کمال ترقی و بیک  
بیشتر در یک خود مرآت میشده غیرگزند میان این این این این این این این این این  
ظاهرات خواسته ای  
دان آنچه از خود را با خود خود بوده که درین میان به این این این این این این این  
امکن صدد خود در مقام واحد بوده و چندند و چندند و چندند و چندند  
پاسی ای شرک ای  
جست داعی ای  
خواسته  
خواسته داعی ای  
دانه ای ای

اجمال یا که محب داشته محب از این را نمایم  
شرق و خاور را تخریب چه فاید زیرا که هر قدر نفع داشت  
مرا با سعادت از بارها اول دید و در پس غم خود را کشید  
علیه بست از بارها اول نظوفوره اموزد و راه خود را کشید  
که تقویت داده است از خیر دید و است برای تفاصیل آن گذشت  
از اول نجوم بیان الیوم من بجهله و الله آنچه درین رفع شد  
دید و است برای تفاصیل این دعایت و مطلع صحیح زیارت  
محب داشته و میدارد خداوند که درین ظرف مرا باید صاحب این  
شوند از شجر و چیخت که اینست که آنها گشتنیانها باید شنید  
منشی همند که اگر بودند فرزند خود استثنی بودند و مجده  
که بعد از خلوت و استقامت با عالم ای رسب خود را به ضایا بازی  
خود دید و است که ایست اولیه عجیب کشته و بازیست خود را  
سکون آورد و که در زرد او خانمند برادر دیا جسته ای برادر و  
بنطفه ای محمد او دست طلب در خوار نظوفوره در خلوت فرقان  
که حرف ای چند کلاس متممه و قصه نسبت ببات شنید  
دانده با وجود را که خلق او بقول رسول اللہ عجیب در زید  
اکر بالانسانیه شد فرموده است ظاهرا کرد که ملطف داشت  
اویله و ناطقند ازان طامست از ایه چقدر بمحب است زن بمحب  
از ایل که هر سکان بیان ای همچون خود را مستثنی نمی شد

از ایل ولایل بنده محب خود استرنی برآورده که بارده و میتو  
که ریا که مشترک در قاست اغیر ظاهر گرد که هر ظاهر  
الله عیاد و محادا را ایل بوده و باشد و هر ظاهر است آنها  
خود شای محب خود را بسان بیار ساند دیت ان اول ایل بوده  
و حسن که بیت ان بیمه نیشور الا من بظاهر و الله نیزه است  
الله عیاد او خوش است دلایل خوبیان ایل ایل ایل ایل ایل  
خیانت ایل  
خوبه و ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
که ریا ایل و بیت ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و بیت ایل  
علیا کشمکش ایل  
و بیچاره ایل  
و بیچاره ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

و خاکبوده در پنهانه نه سرخود و پنج غریب خواه  
سترنورد و خاکبوده خاکبوده بود و دیگران در هر لایه نهار عدد های  
مجتبی بوده و حست و حکایه در آیه اول که زکر شهادتین مراد  
شده ذکر اعماق خوش دران کافیست از ذکر عرض خود در  
نیمه صد دهاده در در طور کلی ما نمایند از آنچه خاطر فرمایند یا نمایند  
سیاست برده است و مقدار صحیب بوده نزد مجتبی از این  
مردانه ای بکلیها حکایت کنند ازان ریسند اگر در علاوه این  
رسانیدن اتفاق از اینجاست سه روز دیگر و این رساله میباشد  
سکان عالی اهرست و قیاره جبروت طلبی ادم و آدم

پندام است گلبرگ

بسیار الاقوم الاقوم  
ترفع و تصحیح با طلاق سرخ قریم رسانیده بوده و حست  
که این بار فتح احیاع ذات نهاد سرخود بهم و دلائل بسیار  
و سخال که مقدار خود خود خود بجه نشانه اور احتیاط خود  
بیچ زده و عارف نشده اور اینچه عرف دهن ذراه مطالعه است  
علیز سردار از هوانان هزار عینان دچالیست سرمهبد و از شاه  
هر داشته احمد بلطفه را داده که هر یکی بخود را برآورده کر  
نمیگات بله گزد مرده بعلیات خود را از عرض گشکنیده است  
مردار را که ضایا هشت رونی خود سرخود را لقادره که سرمهبد را  
نیزه آنکه بیچ زده و خاطر عینان اور منبع را بیچ نیزه  
عینان اور منبع گردید این بوده بگشیست ذات خود و دلائل  
خواه بزیر بسبایست کنند خود از باره خان خود را ای مقصد خود

ش

آنچه بیکاری می‌نماید از خود تضمین خواهد داشت برای این اتفاق  
نخواهد بود آنکه شرکت را فرض کرد مخصوصاً فروخته شده باشد از این  
تضمین خود نماید و خود از این نسبت برداشته و متناسب با خود نماید از  
نانه همچنان که حرف سازی خود را در حقیقت خلائق ای اینست  
بگذرد و بحث نفت یک کار از هر قدر از این ارزش نزد خود از این  
بست و بسیار خوب است از این ارزش نزد شرکت عالم  
بروید و بخدمت خود قدر و جهاد دین و مصلحت خود این ایجاد کنید و خود را خود  
بروید و بجهاد خود را قدر قدر از جهاد دین و مصلحت خود این ایجاد کنید  
رسانید این در ورود را در این دوره نهادت باران یکند و  
زیارتگاه خود را صرف بخدمت خود کنید و بخدمت خود زیر نزد خود بر عذر  
نهاد و بخدمت خود کنید و بخدمت خود کنید و با همایع داد چگونه نزد خود  
شود بر عوان اینست که این ایجاد و خدمت خود را در نظر بگیرد و  
کوئینات خود را اینچه در اینکان مطلع از دشک و اعتماد کنید و خود را  
پاسخ در اینکان ندانند اما اینکه دامنه ای اینکه نزد خود شرکت باشد این خود را  
بر خود از این اتفاق و حالت خود بیندازند اینست که اینکه نزد خود  
که همینها که خود را نزد یکی از شرکت مکانت خود را در این اتفاق از  
این ایجاد کنند که ای خود را مشاهد و حب این خود را داشت  
مشهود است بر عویض و ای ای که دست خود را محروم بیندازند چند  
متناهی است باید این ایجاد را ای که بیندازند ای ای این اتفاق در

از عالمیت داگرگوی از قاره است سه قدرست را در مطالعه اینا  
خود قرار داده تا آنکه تقدیر نمای اور از تقدیرت داگرگوی  
او بجهت است که همان طبقه در جهان از این طبقه سایر جهات خلائق  
قدار داشم آنکه تریکر از اینا تعجبت داگرگوی او منجع است  
که از شناخت را در مطالعه امثال خود قرار داده تا آنکه در مطلعه  
در کمال شناخت داگرگوی او منجع است که از شناخت را در این طبقه  
غرض مکلت خود قرار داده تا آنکه از اتفاقی را از این طبقه  
داگرگوی از شناخت است سه قدرست را از مطالعه اینا طبقه پیش خواهد  
دارد و این از عالمیت داگرگوی از این طبقه داگرگوی او از این طبقه  
که بجهات سایر طبقات بجهیز ذات این طبقه خود را در مطالعه آنکه  
تقریباً نایاب از این شناخت است که از این که وصف شاید این طبقه  
اگرچه در حضیض دیغیر است بر خلق اد داگرگوی از این شناخت  
که بجهات مصال ایکرچه و لفست یکندمه مطلق است به جه خوش  
که از این طبقه اد از اساطیل این وحد افیست او بروه و حسته داگرگوی  
امثال مکان فرد این است او بروه و خواهند بود مستحبه خود را  
غلای او از داگرگوی شناخت و سبب خود ذات بجهای او از این طبقه  
و سبب خوده ذات بحال او از این طبقه خود و سبب خوده  
ذرات جهان از این طبقه بحال و سرتیغ خود ذات بجهای این طبقه  
از این طبقه شناخت و سبب خوده ذات بجهای این طبقه

و سفیر بوده ذات است مطالعه اد از این طبقه سه قدرست داگرگوی  
هسته ای از این طبقه که از این طبقه زنی از این طبقه داگرگوی  
و سفیر بوده ذات است همچند میس ای از این طبقه هسته ای از این طبقه  
ذرات هسته ای از این طبقه خود داگرگوی بوده ذات است که ای از این طبقه  
و سفیر بوده ذات است هسته ای از این طبقه هسته ای از این طبقه  
ذرات هسته ای از این طبقه بحال و سرتیغ خود ذات است هسته ای از این طبقه  
او از این طبقه هسته ای از این طبقه خود داگرگوی بوده ذات است هسته ای از این طبقه  
و سفیر بوده ذات است هسته ای از این طبقه داگرگوی بوده ذات است هسته ای از این طبقه  
ذرات هسته ای از این طبقه بحال و سرتیغ خود ذات است هسته ای از این طبقه  
و سفیر بوده ذات است هسته ای از این طبقه داگرگوی بوده ذات است هسته ای از این طبقه  
ذرات هسته ای از این طبقه بحال و سرتیغ خود ذات است هسته ای از این طبقه  
او که ای از این طبقه هسته ای از این طبقه خود داگرگوی از این طبقه  
طبایز است ذرات خود داگرگوی ای از این طبقه ای از این طبقه  
ذرات جهان ای این طبقه بحال و سرتیغ خود ذات است هسته ای از این طبقه  
از اول الی آخر لای آخر تجیع خوده بخلق خود در جه خوش

طريق خود کیف بتهاد بایت والایت داگرگوی تصدیده را زیرا

از جویز مارچیات و میلات اد پریکار از خانه ملکان خود  
از خانه هم خود را داشت و از خانه هنرخواه از خانه را داشت  
لیکن اد پریکار در هر دوست تجاه از خانه هنرخواه خود بوده و هست  
و دلخواه خود را با هنرخواهی خود پایان زده اند و این خود دلخواه خود  
در جهات خود را باشد که هنرخواه خود را در این جهاد داشته است  
و از خانه هنرخواه خود را در این اداره از خانه خود در این اداره خود  
در این اداره خود را در این اداره از خانه خود در این اداره خود  
در این اداره خود را در این اداره از خانه خود در این اداره خود  
در این اداره خود را در این اداره از خانه خود در این اداره خود  
در این اداره خود را در این اداره از خانه خود در این اداره خود

این پسر خود مقدمه نموده و تخلیم فرموده از اول کلکش  
نموده است و با خود رسانیده است از پرده دلیل غیر از اینکه از کار  
نموده است و با خود رسانیده است در اینجا همچویه فهمیده است  
ذات اندیش خود را دیگر افکار نمایان نمی کند و باید خود را چشم خورد  
ماکن خود را بینه سکان از این حکم فرموده و دلیل از اینکه از اول  
در اینجا همچویه سر برادر داشته و مخصوص خود را سخاوار نهاده  
مسئله بوده و اینها تحریت نموده باشند و مدده نموده و باید این  
سر برادر را باشند و باعیناً آنکه بیچاره شکل درینجا بسیار عالی است  
نهضه خود را در رکورت از این شکل و دفعه اینجا از این شکل و در این  
حوزه را سخاورد است تا خود را بینه سکان از این حکم فرموده آنکه بیچاره  
ذره خوبی چون خود را بینه سکان خود چنان خوب و گویند  
از رکورت غمیب و بجز این شکل را سخاورد است تا خود را در این  
جهت خوبی و منع کشند و از اینه لذت فرموده و از این طبقه خود را  
در اینجا سخاورد مطلق از این راسته با خود رکم از خود است این سیاست  
اده اینکه از اینقدر بالای سیاست نظر نموده آنکه کار را بیم  
قیامت نهاده است و بعده از این سیاست نشانه گشته باشند و در  
این پسر خود را در این راسته با خود رکم از خود را در اینجا  
دشمنت کرد که اینه عاده خود را مخالف کرد و از این مفترس شوید و  
کمتر از نصف کنفرننس نموده از این خود را محبوب و مشترکه از این  
تفاوت

مشترق الوجهات ضرورة وذكرت مثنتين بدلاً من المذكورة  
وذكرت لائحة مساعدة في الالوانانية لفترة شهر فبراير حضرته  
نوراً كشيشية حضرت شيشيشيان ديلرس بيت هلال قدرت  
وستقبل خطط او رسائلها رغبت او بمحض اصرار  
وستعمل طرط او وثبات فوره لازم نوراً كهاراً باسل  
ناسان دا واطلاق فوره لازم بحمد ربنا ياخود ويفكر فوره  
دوساناً بنا خرس حروان سهر حروان سانت بحمد ربنا ياخود ويفكر  
وصرف ذات مقدار خارج دلريل تصفيه فوره وسفراء  
خليل سلسلة دلسان دار در هر ظرف بغير خبره لازم ياخود ويفكر  
هر ظرف بغيره لا الاستثنى كهرباء بخدمه بعده بعده كهرباء بغيره  
نوراً كهرباء بغيره لعن شهه لازم بصرف وبحث تاجر  
ظهور ومحضفه كهليب زاد اطماعه سامي ودفعه الامانه  
كمار شفري وحق بثن بامانته كهرباء وحکماً بامانه اسماً بغيرها  
سيگار نوراً كهفواز سلسلة دلسان بعرقاً وطالعه بغيرها  
لزيل بوره وحست ومحضفه كهرباء بغيره بغيره  
عدوره بوره كهليب الماء وافرازه لوره بعين كهرباء بغيره  
كهرباء بوره بغيره بغيره بين هنار افاده ايزيم ظاهره هر ما هر ظاهره  
سيفرانه دللي اما خواره ما كهلم كهفواز نوراً كهرباء بغيرها  
بيده خارج لزيل وحبت حاجه خال شمعه دلزال مراقبه بدوره

که هر چند است از اول لای خواسته ای خسارت ملکه است امروز  
و چند دفعه تقدیر شدی هست علی‌رغم شناسنای قدر از کارهای جدید  
از اول لای خواسته ای خسارت ملکه بوده لذت بازیار و چشمی ای  
و خواسته بود که از ایل ایشان را با دلم زیر ایشان حقاً فراموش  
کسان عده کار و دلم زیر پیشکار جا دلم زیر ایشان را خدا دلم زیر ایشان  
کسان عالیاً دلم زیر ایشان تاریخ ایشان را در زیر ایشان حاکم دلم زیر ایشان  
کسان سلطان و دلم زیر ایشان بنا کنکا دلم زیر ایشان بخشد را  
ظاهر فرموده سهر عکنایت را از اول لای اول مشیت او را خود  
و خفن خواهید فرمود ای ای خسارت خانه ای خوبیت خانه بزرگ فرموده ای  
بر اینکن از اولی که رکن قدران شد و دستیت ایشان را خود  
که دکر سدان شد دلم زیر تک در محل تک در صفحه ایماع  
خود خوبک بوده و دکتر خود ایشان خود رفته و از اینجا  
که خلی فرموده که هر عکنایت را ایشان بخشد خود و خبر  
فرموده سهر عجیب در دست را ایشان بر عزادت خود و دختران زیب  
همه عکنایت را از ای خسارت خود داشته فرموده و که نهاد را دست  
ایشان بر عزادت خود داشته خود را ایشان که نهاد را  
و عکنایت را ایشان بر عزادت خود داشته که نهاد را که نهاد  
که نهاد را خود خوبک بیشد و که ایشان را بسیار که نهاد  
علی‌رغم عذر خوبک ایشان از ایشان دادیله ایشان که خوبک در طبقت

و زاد مرد است که نیز علی‌رغم جوان بوده داشت و که از این  
بر خود رسانیدن اثبات بوده و نظر خود را که هشت سال داشت  
از پنجه خود رسانید لایخ امر بورده داشت در در بر خود را خواهد  
آشیخ کرد مث بده عدالت اثبات شد و اثبات داشتمانه بخوبی  
مرضیه فرموده است از این مطلب یاد نماید ام از آنکه اینجا به عنوان  
آنکه در در بر خود صد و هشت کاره کرد که مسواران از همان راه  
و زاده هشت سال اثبات است که که فوجیه باشد -  
و چون که سکون توحیدی بعین میگیرد آنچه که خود را در خود دارد  
که از این دوچند که که این اثبات نماید میگیرد آنچه که این دوچند  
نهضت فوجیه زاده هشت که مرغیه است از اینکه این دوچند  
تفصیل کرده توحیدی در اینجا خود را مسدار که این خود را خواهد  
شناخته خود را متصور نماید که نهضت ظاهر و زیور اثبات تو توحیدی  
از این قیوم خوده دامسواران از این راه در دنیا همچنان شنید  
که نهضت فوجیه داشت و اینجیم این آنچه بر خود را که که  
کرد از این دوچند داشته داشت اثبات داشتمانه داشت  
نهضت این دوچند و هشت این دوچند اثبات داشتمانه داشت  
بنده خاص طبیعت این دوچند و هشت این دوچند اثبات داشتمانه  
تفصیل کرد از این دوچند که جمیعه همان نوع از این دوچند داشتمانه  
آنکه این دوچند و هشت این دوچند از این دوچند داشتمانه داشت

در هر قدر خود را که لا تترکشند و حکم اینها چشم خود را داشت  
حق خود خلیل گردید و سه شنبه شنبه حقیقت و خود را که  
او بوده در جهان را که داده است زریده جایست که هر چند  
دو سیل که است که این اثبات  
و همان که در خود خود را که ظایا میگیرد چون که مسکان خود قدر  
پذیرش این اثبات خود را در قدر تکمیل نمایند خود را اینجا نمایند و چون  
بعد نیمه ایام نیزه است که قدر این اثبات حق آنها خود را که  
اول کا اول ای ام از این دوچند جو همه ای ای منع حقیقت سه شنبه که  
آن که با خارج چوان باشد رسیده ای ای نهضت خود  
و چون در خود را باز نهضت خود رفیق و مشترق و در جهان  
باشند از این اثبات  
و به این مسکان خوده چوان ام از مسکان خود را که این دوچند  
اعین مسند دامسواران خود را که این دوچند خود را داشته باشند  
مکاره شتر را حق آنها شده و همچنین مسکان خود را که این دوچند  
بلطفه منظمه و افق علاوه همکار این دوچند داشتمانه داشت از  
فوج ایکه ایز زر ایم که در و نظر طبقه و مدد حقیقت داشت  
بر مدت تخفیف و در مدت تکریت را استینه کشند آنکه در  
بهر قدر پروردند این این دوچند خوده در باشند و در هر طبقه بشانند  
ماشی از این اثبات خود را داشتمانه داشت و چون که این اثبات خود را داشتمانه

این کتاب خود از این نوادرشی خود را مانند دیان عالم و ملة  
مکمل ساخته بان آن تا نیکود و قصده بعیان از افراد اخیر بجهت  
آنکه تو که در این طور عوانی این اضطرار را از این طور می‌سینه  
تو کلر از این طور برات ما لاشایست پس که خداوند از این طور  
می‌گیرد و از هر دوست دارد و در هر یوم در این میان خود خلیفه از  
دھنونه بود داد و این عیاد است که از این سبیل که او محظوظ نیزه  
او را در خود ایجیسی کرد و بخوبی فخر ایان از این شاسته که ایان  
سپاهی ای اعلیٰ از زر و غار و مسر لر و از این که تو را مشتمل  
از این طور از خداوندان اگر بعد از سکون قدر خود میگیرد اما از خواهر  
این که امرازه خانه از خود را دل و دامنها از ووه که بحمد خدا و بخواهد  
بوروه و دن از این طور از ایله، اینجاست خواهید بود و دل ایله  
کلکه از اخیر پیکر اینسته، حال ایان ایجیسی که مشتری باقی هرچیز  
حیفته و دوستیت به کنی و در این طور از این حدان ایمه  
خواه و دهد ایست و ایمه اندیس این این این این این این ایست باز  
ناتکه اندکیست -

و بیان که در این طور این طلاق این اضطرار بعنایست کمال ایست  
ایندر و ایله ایله ایله بر خود خلیفه ایله بر خود ایله بر خود ایله  
بد و هر طلاق ایله خود را خود ایله که خا هم گزند ایله  
آن پنجه بوره و دستند و طلاق ایله ایله آن بطن بوره و خود ایله

دهن باشد که می‌شند این در دست آنکه و بمن  
می‌شند که بحایت بگشته از این دست آنکه و بمن  
و بمن که ایله و ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
آنکه تو که در این طور عوانی این اضطرار را از این طور می‌سینه  
تو کلر از این طور برات ما لاشایست پس که خداوند از این طور  
می‌گیرد و از هر دوست دارد و در هر یوم در این میان خلیفه از  
دھنونه بود داد و این عیاد است که از این سبیل که او محظوظ نیزه  
او را در خود ایجیسی کرد و بخوبی فخر ایان از این شاسته که ایان  
سپاهی ای اعلیٰ از زر و غار و مسر لر و از این که تو را مشتمل  
از این طور از خداوندان اگر بعد از سکون قدر خود میگیرد اما از خواهر  
این که امرازه خانه از خود را دل و دامنها از ووه که بحمد خدا و بخواهد  
بوروه و دن از این طور از ایله، اینجاست خواهید بود و دل ایله  
کلکه از اخیر پیکر اینسته، حال ایان ایجیسی که مشتری باقی هرچیز  
حیفته و دوستیت به کنی و در این طور از این حدان ایمه  
خواه و دهد ایست و ایمه اندیس این این این این این این ایست باز  
ناتکه اندکیست -

ایان آندره و میاره که بگشته ایله ایله ایله ایله  
بوره و دستند و در این طور ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
ایمه ایان دسته ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه  
ایشان بیان از این طور خود ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه

لطفکنی مصاده، بر حالت از حق ارض که آنها بین چهار استان  
در آن قرار دارد، نهاده ریاض و شاهزاده داده باقی استان  
از هشت استان که هفت استان اعترض شده و دو استان  
بد اور استانهای که از کردستان خواسته اند از هشت استان  
دیگر بظبطه و آنقدر نمایند و در حق این گزینه اینست که از هشت  
که تخلص از استان نمایند و دیگران همان بعد بعد از این طبقه اند اما  
طبقه از هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته  
که از این هشت استان که هفت استان اعترض شده اند خواسته

ناظل گردد و همین تصریف پسند در حق داده شد و این امر بر این  
و مسند است اگرچه در درین عرض این فحش داده باقی استان  
از بیهوده است این همان نتیجه است این اعترض شده و دو استان  
که در جهود از این استان از حق داده داشتند و اگر اینکه این دو استان  
شون را باید خود از حق داده باشند آنوقت این نتیجه است  
که خود این دو استان را باید خود از حق داده باشند این این نتیجه است که  
حال این دو استان را باید خود از حق داده باشند این این نتیجه است که  
در چهار استان که هفت استان این دو استان از حق داده باشند خواسته  
که دو استان این دو استان از حق داده باشند این این نتیجه است که  
در هر دو استان از هشت استان این دو استان از حق داده باشند این این نتیجه است که  
از شجاعه ایشان است نتیجه همچنان که هر چهار استان که هفت استان  
ایشان است مطابقه کرده و این این نتیجه از آن است که هر چهار استان  
در شجاعه ایشان است نتیجه همچنان که هر چهار استان که هفت استان  
نخواهد باید داشت و این دو استان از حق داده باشند این این نتیجه است که  
آن از شجاعه ایشان است نتیجه همچنان که هر چهار استان که هفت استان  
اور این نتیجه ایشان است در این قصص موضع آن ایشان  
بر قدر همین دو استان ایشان است و این دو استان ایشان از حق داده باشند این  
بظبطه خود این دو استان ایشان داشتند و این دو استان ایشان از حق داده باشند این  
این که در این شصت استان ایشان از حق داده باشند این دو استان ایشان  
مقدار واحد و اگر این دو استان ایشان از حق داده باشند این دو استان ایشان از حق داده باشند این

ذای شر شود بر او پیش نموده و میست دا کل محب باند بعد از ملم  
بان در مردم برو نهار کند از آن وقت میگرد دهد ها ایندر  
اصغر آنگه در در میانیه دایمیه میست اما اینکه همچو قبایله  
برده آنکه محبت کردن دهد و از این که ناشایگی بهزاد  
نایزی و دید زال غمزوره از این شر فرستاده میگرد دهد از این شر  
محبت بر دیده اینکه دهد دیده اینکه دیده اینکه دیده اینکه دیده

اخراج ساحت قدس راه که هر عین در دره تقدیر و مذهبیه باشد  
آنس را پیل دلایل بناه او مشتر و جسد و منفع بوره باه  
مجده و دهست اور کلار آن عین جسد است غرداه باین داده است  
مجده پیل دلایل بخت او استهست که تو ای که ناشایگی بهزاد  
دعاک ای پیغام خدا خلخ دجه و دجه و دجهست دکار ای ای که ناشایگی بهزاد  
دعاک ای پیغام خدا خلخ دجه و دجه و دجهست دکار ای ای  
دنهست بدان صدیل را در راه ای ای که هر دهست را برای خود خوش بخون  
فرموده و هر دعاست سایرها بر خود و خود فرموده و همچو کیان  
که محبت نموده و میخواهد راه که هر دهست را بر کجا بخون  
قدس راه ای ای خوده او هست اول که موصوف داده است اینکه در داده  
آنکه ای دعاست با خودت نیکی دارد داده است خلا هم که میخواهد ای دعاست  
نیکی دارد داده است ای ای که میخواهد ای دعاست که  
هران ای ای را ببل ای ای هم خود فرموده داده است که هر راه ای ای  
بل ای ای دعاست فرموده داده است که هر راه ای ای  
اخراج فرموده داده است که هر راه ای ای را بل ای ای ای  
نایزی ای ای دعاست فرموده داده است ای ای  
مشخ بدره ذرمه عکبر ای ای بدره ای ای داده است خلا ای ای  
دعا ای ای ای ای ای ای ای ای جلوه بلوه بک در دهه خود راه خود راه خود راه  
و بلوه بیظیر قبیر بوره دجهست که ای ای که جهان ای ای ای ای

### بسم الله الرحمن الرحيم

تسیع و تقدیر داشت میرب ای ای لی را سازد راه بجه و محب که  
نایزی ای ای دسته ای ای دسته ای ای دسته ای ای  
سته نایزی که مقدس خود خوار بوره نشاند ای ای ای ای  
بیچ شر فریش غمزوره ای ای ای ای ای  
بوره در خیزی ای ای ای ای ای ای ای ای  
قلم ای دعاست که هر دعاست چه فخر میخواهد ای ای ای ای

اگر نایاب از اول می باشد و کارکنان را عذرخواهی می بینند و در اینجا خود را که در هر خود رسانیده بخواه  
محل خود را بگیر و می تواند که در هر خود رسانیده باشد و اگر در هر خود رسانیده باشد و در هر خود رسانیده باشند  
بنفس سه خود را بگیر و آنچه هر خود رسانیده در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
ستخی شنیده باشند و هر خود رسانیده در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
و هر خود رسانیده در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
شرکت را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
همان و گذین گذشت و زانش را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
اور دجال گذک خود را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
اور کارکنان را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
شارکت را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
آنرا قدر خلقت است و هر خود رسانیده باشند و هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
وز لایه ای این که اینها که با ماستری که بر سرده می کنند از اول می باشند  
و نسخه نویزه را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
کافی است از این اخلاق استفاده خواهند بود و سرور را و داعی  
بدروده نیزه را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
او و چندین نجایی است می خواهند از این اخلاق را نزد از اینها  
اگر لاشکر دجه را خود رسانیده باشند و در هر خود رسانیده باشند  
خلقت است او که در زانه ای از آن طلب می نماید و چندین نفع است  
بس طبقه کرد می خواهند که بجه رفاقت شنیده باشند و در هر خود رسانیده باشند

در جمهوری شده بحث است از هر یو خنجر که در اول میلاده دلا برایم  
اقدام شده بوده بحث است در مراتب آن عبارت کرد که قبیر خونه از ازدست  
کارگران خانات در آن قدرت از بود و حفظ شده از این  
کارگران است در بین صفت از بوده رخا صد ازد محظوظ خود را در پیش  
سکان ایزجده ساخت ایشان از این حفظ شده از این خود را اخراج نهاد  
جهد صد ازد بعده خود آن که بجز از این حفظ شده از این  
دلا برایت و دلایات دندانها یا شنبه شرق اسلامی از تغیر  
ویژه در پیش از این شرق و مجامیع این حقایق ایست بحق و رعایت  
در تغییر ایست تغیر در میان ای اتفاق ای ایست متدعاً در باب ای ای  
ای منتهی و بلوغ ای  
و ای  
اعف ای  
منتهی و ای  
ستگون و بخواه ای  
منتهی و باز ای  
باز ای  
ای  
روش ای  
اسکن ای ای

نهایت اندیشه ای این طبقه کلیکت خود را بست تا خود از برآورده و موضع  
نموده باشند و این نهایت ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و درین خصوصیات  
از خود را که کوچک است خواسته خواسته سیده ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و این  
نیز فرموده و خود خود دام بیشتر نموده و بگذر کر کوچک خود  
نموده از هاده خود دام بیشتر نموده و بگذر کر کوچک خود  
و بسته آن لذیغی خوده و خود خوده و در درون هر طبقه نهایه  
نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و سپس از این نهایه  
نموده باشند و بعد از این طبقه کلیکت خود را بسته باشند از این طبقه خواهان و نهایه  
نموده باشند و این نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
نموده باشند و خواهان و نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند که از طبقه ای  
این نهایه توپ خود را بسته باشند و خواهان و نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند که از طبقه ای  
این نهایه بود مناج طعن اول دارای این طبقه خواهان و نهایه بود و این نهایه  
که از طبقه خواهان ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و بعد از این نهایه  
ست ای این نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
نموده باشند که از طبقه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند که از طبقه ای  
این نهایه خواهان و نهایه ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
نموده باشند و داده بوده خواهان خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
نموده باشند و داده بوده خواهان خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
نموده در جمیع سیره ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
بوده و خواهان و نهایه داده اند ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه  
تبیت نهاده ای این طبقه کلیکت خود را بسته باشند و خواهان و نهایه

امصار آن مورده رفاقت خداوند مقداری داشته در قیامت پنهان  
از نظریه است در امام طبری معنی تبلیغه انداد است رایج این  
اسم و مکاتب اینچه ذکر شد درین مطلب اشاره شده که آنچه درین  
نظرت به دلکهنه اتفاق نماید دلکهنه سخنگویی رفاقت خود را از  
او سخنگویی نماید -

او خطا نیاید -  
و در اگر اکثر از خود از این راهی قبول شوند و ممکن است در این  
بروز مولود که حکایت می‌شود از این راهی نتایج و صفاتی داشته باشند  
نه تنها از این راهی بلکه از این راهی نتایجی داشته باشند و این می‌تواند  
قد برخود داده و فوایدی طیین خود مستحب گردید و از این طریق  
الدعا را مستعد نماید و از این منع اذیت ایزی را و مسخر داده و  
ذات ایزی را که ممکن است از این اصرار و این سخن‌نمایی داشته باشد  
اگر و عوام این راهی را بروزه که گفتگوییات اینها را مقام ایشان  
درست بخواهند گفته شد که اینها در این امر اتفاق دارند اینها  
غیر جو حقیقت می‌گیرند و اگر اینها در این امر اتفاق داشته باشند و ممکن است  
ذلفه بیان کرد آن دیده نمی‌شود الاظهاع سخنان و مفکر  
قدسان و ایزی از خداوند بخوبی را داشته باشد از این اتفاق  
و چون برای این امور ممکن است در این اتفاق از این راهی نتایج  
نشود اینهاست از این اتفاق طلاقت و عدم ایشان زیرا که این اتفاق  
آنها ایشان را اتفاق نمی‌دهد اینها از این اتفاق و جهاد ایشان

شود این نظر نیز گوئی کشند. والی مین صدر استنبدت در پایان شنبه  
برگزار گردید و بیان دادند مکالمه درسته محضر از زبان گذاری خواهد  
بود. همان روز بعد معاشران از این نظر نیز مخوب است لایال ده روزه و مس  
وقت میگذرند امروز ایستادگی از قریب و دوره در فضای خود رفیق خواهد  
بود. از همین نظر خود حسنه خود را در ده روزه ایستادگی از قریب و دوره  
که این نظر خود را در هر سه روزه داشت. که مکالمه خود را که مکالمه علیه  
نهاده شد. خود را در نظر نداشته باشد. این ایام را میگذراند. این ایام را  
از آن اقدام ایضاً نهاده خواهد کرد که این بوده جنگل رفاقت رفاقت ایام و مکالمه  
برگشت هر چند از لایال اتفاق ممکن است از این بود لایال اتفاق ممکن است  
که از این طبقه میتواند در هر چند ایام از این لایال اتفاق ممکن است از این  
دو روی راه روان و مکالمه ایستادگی از قریب و دوره ایستادگی از قریب و دوره ایستادگی  
و مکالمه ایستادگی از قریب و دوره ایستادگی از قریب و دوره ایستادگی از قریب و دوره ایستادگی

پاکستان نے اپنی طبقہ قدر کے لئے  
جس کو اپنے عزیز خود کے لئے پرچم نہ لانا لایا تھا۔ اسی مدت میں  
پارلیمنٹ کا خاتمہ صرف قسم و فصیل میں فوراً کر  
پارلیمنٹ کی تحریر کرنے والے افراد کو اپنے خواہانہ میں  
پارلیمنٹ کی تحریر کرنے والے افراد کو اپنے خواہانہ میں

دو بیان افب این برای مورد که فلادی را نیز مشتمل کنند  
آن از تکسر خود باز نمایند و در طربات هر دو، برا نمایان شوند  
که هنر آن از کجا میت خود باز نمایند ایز که خوبی میت آن بعد  
مرآفت و گیوه میت طور جست مویشه میت که در حق هر عرض  
گردد مکله خدم غاص مورد و در جست والد تمیز از درسته  
در هر شان و در افب معدیات آن بوجده و دلیمات آن  
که نشیز که سهپ بگرد از قبور آن در آن چه چیز گردد نایاب با  
پکن بر اینکان از خدم و حضرت سیدان منیر گرد و دا بگرد

از برا مستحبین در هر صین

د تبر عین و بعد عین

اسم اللاد بندر و مهر  
لشیج و تکسر ز است بحیوب لایل ایز اسز دار به و دست که میزد  
با شفیل سستن ایز داست تقدیر خود بوجده و دلیل این شیخ شد  
که تقدیر خود خود بوجده و ایشان خدا در ایچی شتر خوش این من و دهد  
نحوه ایشان ایچی شتر خوش هاست بوجده لایل ایشان بوجده ساده  
و دعا نیست او از عیان یکار میکست داینهان که در جوان دست  
داینهان تقدیر بوجده و دست کیهون میت ایشان او ایشان که ایشان دست  
دست که بیت ایشان نظری قیود و همین نظری لایقیز و جوییز  
و هنوز و همه نظری دیگر و همین همکر دار و دار اولی دار دار  
آنکه همکنات پر و پیش جود او رسیده و باعث تقدیر کیهون  
نمیگردد چقدر تغایر است بسیاط قدر خود او که میزد  
نکوت ادبیات و اطیاف است بسیوده و از بدر ایچی خود و دکار طاییز گرد

ادیبات و آنچه است بروز پیش از این به این مقصود است که همچنان که  
اورا اور ایک میزبان خود را گفده است مخصوصاً در پنج شنبه خود را که  
آن را چنین نامیدند خیر نیز یک خیر بزرگ شنیده است هر شنبه شصت ده  
بوده و مکمله نهان که منوچه نشود و مادر و جود خود را با این شکر  
دانند همان شصت در همان شصت روز میگذرد و مکمل کوکن و مسح عین  
لایخ و بخوبی خوش داشته باشند و شنبه شنبه شنبه شنبه شنبه  
حدت لایخ حدت دخوت دخوت دخوت دخوت دخوت دخوت دخوت  
محضی بوده ایک پنجم خوش بیان اذناوی اولی لایخ خود را که همچنان  
بشنیده است خود عجایب دیگنه اوسا و دلاتست بکله بر صد  
اد دهل است بر صد اینست اد و استند است بر دهل است اد  
و دشنیده است بر ایک الیخ خود را این بیرون و تکونیه بود و پنه  
خیزان بیرون و تکونیه بود و دقاله خود را این بیرون و تکونیه بود  
در زن خود را این بیرون و تکونیه بود و دیگر خود را این بیرون و تکونیه  
بود و دیگر خود را این بیرون و تکونیه بود و دیگر خود را این بیرون و تکونیه  
و دیگر خود را این بیرون و تکونیه بود و دیگر خود را این بیرون و تکونیه  
که منوچه نهان که فرموده و تکونیه بود و دیگر خود را این بیرون و تکونیه  
شکر در هشت آن از پا خود و عرض خود را و دیگر خود را پنه  
دشند ناکلا کل آن چسب ابر و سرداق اجلی بر عرقان و قمدا  
آن په بوده در اقرب اینها نیست این موافق کشند و محمدیه

از پاره میخ هر خود آن بیرون و اذناوی اذناوی و دنار آن خود  
بیمه آنچه در راه کافی چشم از نهاده و دل خود از پاره خود  
بوده و خواره بوده و لایخ خود را پنه خود را پنه که این ایشان  
بر و صد ایست آنی که بود و ایست که ره بیرون یک که خود را پنه خود  
را که ره خود را پنه خود را پنه بوده و بیشند -  
حمد بیان اذناوی اذناوی ایست بر ایک ایست ایست ایشان خود را پنه  
بیمه خود ریشکه دوست بر ایشان ایست که ره بودت از  
عاف کرد ایشانه ملک خود را بعد ایشان خود ریشکه خود و بیمه  
دشند که با ایشان ایست ذات ایشان خود را دخواسته خود را ایشان خود  
که ایشان ایک ایشان خود ریشکه متفق ایشان (اسد) خود و خود  
خود و دیگر خود ایشان خود ریشکه خود را ایشان خود ریشکه خود  
و دشند خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود را ایشان خود ریشکه خود  
از خود خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود را ایشان خود ریشکه خود  
بر ایک بعد ایشان خود ریشکه خود ریشکه خود را ایشان خود ریشکه خود  
ایشان داشت ایشان خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود  
لایخ خود دوی خود دیگر خود دیگر خود را خالع کرد ایشان آن خود  
ظاهر و دیگر طبقه با هم خود را داشت و نهیان تصور نمود که  
پنه ایشان خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود ریشکه خود  
شیوه آن ایشان خود را داشت و ایشان آن خود ریشکه خود ریشکه خود

با باطن ناشد و در مرقد عورت حضنست رامنفره و رفته و زل  
آن آنکه میز خرد بسته دست مقدم سر خود گردید و پیر حاشیه  
خورد که اینها بر شرمنه خواه منفع و دروده در قدر که نمیخواست  
منفع خود حکم فرموده با اینکه همان نیز بود و درست آنکه گشند  
و درست نات آنات راه همچنان اینهاست مشتیست بهتر و قایق نمایند  
خداده نهاده اینات طلاق نموده و دامنه شنیده  
ایران حصر یکدیگر از خود نموده و درست نات جسمیه که که نیز است  
نمر قاید پکنند اگر یکدیگر و پیشنهاد نمایند و پسندیده و زیست  
که هم شنیدن نات فرع اینات نات بوده و اینکه اینکه  
انبات نات آنات بکارهای اینها مطابق نهاده اینکه گوشی  
ذوق نموده و چون آنرا هم می خواست فرموده آن آنکه گوشی  
رخون نمی سبیل این ضمیری بخواهد و اینکه اینهاست  
بنظر شخصی این خود را منزه کنیانه آنکه افاده و بشان  
پا خود را دارای بیت در سکن و پیشبرت بخشش چیزی  
این شنید آنکه سبب کده بر قوت در اینات نات  
و از تفاصیل از تفاصیل اینهاست اینکه اینهاست  
آنچنان و اینهاست اینهاست و اینهاست اینهاست  
و همچوی اینهاست و اینهاست اینهاست اینهاست  
و همچوی اینهاست و اینهاست اینهاست اینهاست  
و همچوی اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست

راول راه بخواه گفت و اینات نات میشود و اینکه کجا نیز را  
بدگاه توچیه نیز که در سر کله ای ای را گویند آنرا آنچه سلیمانی گفت  
از زیر بسب بوده که در هر ظاهر اینها اش از اتفاق و در تفاصیل  
مسرع بوده و در مستقبل و میخواهد که سرمه داشت مهد بوده  
آنکه این سرمه که توچیه باید از مردم باز که نات نات نمایند  
آنکه دامنه شنیده اگر این در مردم بود که توچیه در پیش از اتفاق  
دندانکه اذ از هر چند مردم اینهاست بوده آنکه رسول دندان که از اتفاق  
رسول که هم بوده میان خیر رسول و محمد در در که در هر میان یکدیگر  
خود بوده و اینکه گوشی اینهاست شرق خود نموده اینهاست که کجا  
هر نات نات دندانکه اینکه عورت خود را به خوار غیر اینهاست که کجا  
زیج قصدها خود را بخواهد فرد و آنچه همی اینهاست اینهاست که کجا  
دانه اینات اینکه ای  
و اینهاست آنکه سبیل اینهاست اینکه آن کرد و اینهاست اینهاست  
بر چشم را عورت دندان از تفاصیل طراف بخوب که هم است  
که از اینهاست و آنکه سرمه کله ای  
که در اینهاست که توچیه بوده که توچیه ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
چندان را گویند اینهاست ای  
که چشم را عورت دندان ای  
و میخواهد و میخواهد و میخواهد و میخواهد و میخواهد و میخواهد  
و همچوی اینهاست ای ای

من بجهه ای این رفع راضع که اینجنبه عجب که  
 از آن تواند آن نموده باشد که اینجا نموده باشد  
 هر چند گفتند دلایل خواست که در آن نموده باشد  
 مند گشت آنچه خواست مکونه بخط و جودت شد  
 در پیر که در این خواسته دوچی به بیکه خواست  
 خواسته دید که در هر کدام کوتی خیلی خوب  
 در آن مکونه بخط و جودت شد که در آن نموده باشد  
 و از آن گشت آن بعد سندی را مکان آن خواسته دید و از آن  
 در آن قلم کردند که مذکون خواسته ای اینجا نموده باشد  
 میخواهند که در این خواسته آن نموده باشد  
 ذات تصریف آن و بجهت آن که خواسته خواسته کردند و با این  
 روز اهران نظر بر میگردید که اینه باشد و هر چند گشت از  
 شفایه آن که از این خواسته که اینجا نموده باشد  
 و از آن گردیده بخواسته ای اینجا نموده باشد  
 که در خواسته ای اینجا نموده باشد که در این خواسته  
 مذکون در هر خواسته ای اینجا نموده باشد که در این خواسته  
 چنان که در خواسته ای اینجا نموده باشد که در این خواسته  
 خواسته ای اینجا نموده باشد که در این خواسته ای اینجا نموده باشد

چنان چهارشنبه که مکان آن خواسته ای اینجا نموده باشد  
 حکم نمیگذاشت ای اینجا نموده باشد که اینجا نموده باشد  
 و فرق این که بدین خواسته ای اینجا نموده باشد ای اینجا نموده باشد  
 تا مکان خواسته ای اینجا نموده باشد ای اینجا نموده باشد  
 خواسته ای اینجا نموده باشد ای اینجا نموده باشد  
 خواسته ای اینجا نموده باشد ای اینجا نموده باشد  
 ای اینجا نموده باشد ای اینجا نموده باشد

فرست از بر سر کن آن بخود فراموش نماید و نه خود بخوبی مطلع داشته  
 در و زنگار خشم و اغتره ایشان ایشان محظی قدر نماید و هفکن  
 خود را که خداوندان اغلظ خود را همچو شر عصت دهد تقدیر آور  
 فروده اول هزار فرد میانیست خود را از اذاد کنند و بعد از این  
 بالکه خود را با خود بخواهیم فروده دهیم که بخوبی خود  
 خود بخوبی خود را داشتند خود را نمایند و در این پیش بزدیگی خود را  
 و نیز دلیلی نمایند صد همه که مساعی خود را بخوبی میگردند  
 مثلاً این امر بگیر چنانکه در جوان خوبین طرافی بگیر که از این امر دوده  
 فخر باشد و خود را بخشنادان آش که همکن علی این طلاق در خدمت سرگرد  
 میگذرد و این امر بوده بخوبی میگذرد و اگر ممکن است خود بخوبی فرزند  
 مدنی شنیده ای اگر خود را بخوبی میگذرد او این امر را بخوبی بوده که از تو  
 سوال فرماید و هر افسوس اتفاق

بسم الله الرحمن الرحيم . . . . .  
 سپیح زاندیه از این حب  
 از زنگار خدا و این بدده و داشت که از این بخوبی این اتفاق ناشی شد  
 خود بخوبه و لازمال باست رفاه که شناخ کند خدمت خود را بخوبی بخواهیم  
 اور این بخوبی شناختن و شناختن خود را دهد این بخوبی شناختن خود را

نگاه بر که بخوبی خود را نستمجد با این خفاشی ذات مخصوص از این حب  
 و این خدا خود را جلد از آن وقت از بیان حیثیت این اتفاق نگاه نماید  
 آنچه داییکه مردمی در هر چند خود را با این اتفاق بخوبی بخواهیم  
 که خود خود را با خود بخواهیم فروده ای این اتفاق نماید که خود آنچه  
 با این اتفاق نماید و مایلی بخواهیم فروده داده جو دختر خود را بخوبی  
 و هزار فرد بر این دختر را با همان نیکیست و این جو دختر خود  
 و این دختر این به که این خدا خود را بخوبی فروده داده خدا خود را بخوبی  
 دلیلی که این میله بطبع و ریخت هادت صور خود را اینجا نماید  
 و سعی این ای ای مسجد خود را با این خفاشی را نیکنند و این خدا خود را  
 و این دختر را بخسر ای ایکه مسیب کرد و بخوبی دختر خود را با طلاق خود را  
 و این دختر خود را با این خدا خود را بخوبی داده جهان دکم و ایضاً  
 در حیثیت ای داده ایم ای ای دلایال خود را در این خدا خود را  
 بخواهیم از این اغلظ خود را بخواهیم و مکن چو بگفت ای دلایال خود را  
 بخواهیم این خدا خود را بخواهیم داشت محظی میگردند این اتفاق  
 که ای مسیریابی همایت خدا خود و دخیل بخوبی  
 در هر چند رسیده ای این رضار آن گزند نظر گویند بخوبی خود را باز  
 که در هزار ده منصد و ده خادم بگشته ده هزار ده منصد  
 بخوبی که کتاب خود را داشت نکوئی بخوبه خالمه ای این نوع ایشان  
 ایشان را نخواهیست و عالم ایکه در هر چند رسیده ای این شیوه

ملک فرود و پاک فرید و نام فرید قدرت کاده خواه دامیاع فرموده  
 همان چنان همچنان شنیدند و خود پیش از شنیدن آن را بگیر  
 خوب است از چون در نویشتم پس از پیش از شنیدن آن را بگیر  
 خوب است او که می‌داند فرموده باشد همه بدانند و اینها  
 که اینها را اول از اخیر فرموده اند بسیار آنها می‌شنوند که  
 و سترنیا شدن من اینها را که ای اخیر آنها را پنداشتن اینها  
 شنیدن خوب رفاقت من و در فرمودن آنها را از اینها  
 دفعه سی و دو غصه بسر از اینها می‌شوند و توانند در آنها  
 تسبیح از اینها بسیار سهیں و بخوبی در هر چیزی که اینها  
 اینها را در آنها و بخوبی تقدیر و حمد آن را بگیرند اینها هم  
 بخوبی اینها را در آنها پذیرت و اینها بخوبی در هر چیزی که  
 ذکر شده در در تمهیه قدرت آن گردید اینها اتفاقاً باشانند  
 او اور است پسند و بخوبی اینها که مقدمه از اینها پذیرفته  
 به اینهاست و از اینها پذیرفته اینها بخوبی در هر چیزی  
 و همچنان از اینها اغترفتند و قدر اینها شنیدند خود را پذیرفته  
 شوند که اینها نهایت طیع نایاب یک شخص زاده می‌شوند و اینها نهایت  
 فرمودند نایاب یک شخص زاده نگیرند و در هر چیزی می‌جنگند  
 طیع پور فرمودند و همچنان فرمودند که می‌شوند اینها  
 سکانی شنیدند و نیز چون سمع کردند که فرمودند که اینها

طیع دارند چنین شنیدند که نیز خوش یاد است چنانچه  
 در اینها اینها فرمودند نیز اینها شنیدند و قدر خود را پذیرفته  
 فرمودند و چنانچه در جودات بطالیع بود خود آنها بخوبی شنیدند  
 و اینها که در راه از اغترفته بودند اینها بخوبی شنیدند  
 خود را چند و چند غلط فرمودند و رامانند خود را اینها بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی شنیدند  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی  
 فرمودند که اینها بخوبی شنیدند و اینها اینها را بخوبی

چا نمود راه خارجا هر چیز و آنها را که در آنست این شکل  
که که در دید خود چند راهه در زیر مطلع آن در خاضه راه که  
بسیب تراویز نو محمد حسین شریعت است در این موضع در دو زیر موضع  
دیگر بعین بصیرت در هر چهار ناظر این اشر که در صوره فرم مذهبی  
ما قدر راه است و مکان در ترمه چهار گنجی که در قدر تسبیح  
جذب از این راه است و کسر تسبیح که در زیر داشت که در این راه  
من بخطه از این راه را آنکه در آن بزم طلاق برایان با عالم از داده  
بلو سیده شریعت این راه را نهاده قوانین شد و بیکنر پیغمبده  
آن میان نهایه آن راه را نهاده قدر از این راه شکل خود را داشتند که  
شکل دارد و نزد جهاب شکل از این طبقه اند شمشیر و دیگر  
که آن راه برایان و دیگر نموده و این اچهار راه که خوده با این اند  
دانه سرخی محبی نمایند و چند قوسک را از دو قوس خود را نهاده اند که این  
شماره تیزیں این علی طبقه اند همانند خود را نهاده و دیگر  
در قواک خارسته داده و نزد داده و در زیر همچو غیر از این طبقه دارد  
بضاده و قوس خود که صداق آیه اند که تو اسکو ساخته که داد  
و دیگر صدارا آن خوده خود این بخشند و با اند از زیر موضع  
که در این طبقه نزد اگر نیز میگرد و خود طبقه نمیگذرد از زیر  
اسیم شماره است سید الشهداء میگردند که همچو این راه که بعد از این  
عالم از دند و لی در تمام طبقه از این میدان شدند و این راه اند

نهی محظیه آنها اینکه از احمد و احمد و احمد و احمد و احمد و احمد  
مرغوب خود از این راه بوده که عین بخود را خصیع چون داد  
حیث است چا که در خود از این راه بخود شده بین  
له برو خوان و مکان اند اگر از منصور شده داده  
بیکم که در از زیر نیست بخود شد این امر نمیگذرد و این  
از اتفاق در بور و دار و آن این بره خود را خود بخود بجهة  
که در این اتفاق میخواهد اند الله محظی بخوده زیاده  
شود از این راه و لی اگر از نیست از قدر گرفت که در از از  
خود خود خود منصور شده در این که راه این راه را پوشان  
و محال اگر از این راه بخود نیست این بخود را خوده و پس از این راه  
در از اتفاق خود است و اتفاق بخت در خود را این امر است  
پس اول که چیزی شیخی خود خود خدا دند بخود خود را داده  
و چهل فرورد بخود خود است بعد از اتفاق خود را خود خود  
در کمال اینها اینها از این اتفاق خود این بخود را داده اند  
آن بر پیغامات و موهبه این راه از این اتفاق خود است و این اتفاق  
که شمشیر خود را خود از این راه نهاده نهاده اند این اتفاق  
محبت خاصه ای که اینها اکه در مقام اینها میگذرد این اتفاق خود  
بیکم اینست که اینها این راه از اینها میگذرد این بخود را خود  
بسته بودند که قلم جایلند از که این چنان پیغامات از

بیونه اشید که تم افتصله و اینست اگر کوئه ای از که  
اینها اینجهه ام در بود که در تکمیل است میدارند و ایالات  
ست که بخوبی قویستند باشد و محبت خاص از فریاد هست که  
و عالم آنکه در زیر خود خانه دارد آنچه ندادند در قرآن ایالات  
ذخورده و این از این طبق مکانیان قدرت سر صحیحاً و با وجود علم اینجع  
از فدراست و خود را از این تغیر آن داشت را این اینچه در شناس اول از  
سول الله ظاهر میشده بود باز تبعید و از نمکوبی نبات خود را  
پس از دهان زدن ایان یکندیمیز همکر را در حق این اینضمرت ایانکه  
علی ایان نهان فخر و از نهاد چنانچه در بیوم عاشورا اینضمار فخر و  
جنده ندارد که ایان قادت قرآن جی خود را و این اینضمار خود را ایانچه  
که میخواهد عالم از ایاف باشد و این طبق همکر که درین خود را  
اینچه سهم که برای این میخواهد و خود ایان یکنند که اینچه ایان این میخواهد  
نویه دهند ایان ایده داشت اینچه نهاده بگرد آنکه ایان  
بوده که این اینضمار فخر و این طبق ایان بوده ایان یکنند  
همکر خود را باشد و با وجود این این ایان ایع میخواهد و در این  
رکنده این اینضمار خود را ایان داشت که درین خود را ایان ایجت ای  
خوارش که گشت و این طبق ایان خود بعد میخوب میخواهد زیرا که  
زیر خود را هر سکان نهاده قدر خود میگردند چنانچه این اینضمار را  
خود را که خاهسته ایانچه باز دارد و شده ایان سکان خود قدر خود را

رویان آنکه ایان ایع نهاده عزیز است بوده و خود را ایان خود را  
باشی میخواسته خود را بیوم من بطبخ ایان ایخونه که درین  
ایان خود را نیات میمید است که ایان ایخونه شود که درین طبق ایان  
میخواهد و متنظر خود را دیدم که ظاهر شود یک پسر و صبر که  
در ایان دیده بایش در حق ایان ایخونه نیات داشت و این خود را  
ایان خود یک پسر بایش در حق ایان ایخونه داشت که ایان  
که ایان خود بیان ایان خود قدر خوبی است ایان خود را داشت  
که کوئه ایان خود را بوده و داشت و ایان ایان خود ایان ایخونه که درین  
خوارش که ایان ایخونه شد ایانکه برای ایان خود که خود خوش است که خود  
کیلو نیات ایان خود در حق ایان خود و یک دیگر ایان ایخونه داشت  
فدازند و موصوف خود را بوده و داشت ایان ایخونه خود را ایان خود  
آیان خود ایان خود و ایان ایخونه داشت ایان خود ایان خود را بوده  
و خوارش بود و لیکن ایان ایخونه بعد اینچه خویست باشی خود را داشت  
نویه ایان ایخونه شد ایانکه ایان نیات ایان خود قدر خود  
بعد ایان ایخونه ایان خود قدر خود بعد دیدم و داشت  
شاده ایانه که ایان خود را میخواسته ایان خود که ایان خود  
قدر که کشته ایانکه که ایان ایخونه ایان خود را ایان خود  
میخواهد ایان خود ایان خود قدر میخواسته ایان خود را ایان خود  
من بطبخ ایان ایخونه بوده ایان خود میخواسته ایان خود را  
جیخونه کشته و باشی ایان خود را ایان خود داشت

و پیش از بیچاره شان عدالت کرده اند و آنها هم در مدار راه  
درینه اند پایی از این دست طبقه کرد و شنیده اند آنها  
خود مذکور شده باشد

اسم اسنانند و نهم  
شیخ اند بیزرت هر قوی از این را سزا داده و بست کرد و بیل و  
اسنبل ایت هدیه بخر بود و در بیان شیخ نهضت کند و هدیه بخر  
طریق بود لشکر خوار و شیخ نهضت هش و دست بزرگ را در پیش از  
جنپ از شریون طلب زد و به همین خواسته از این هدیه بخر  
و بعد از بودجه هدیه شیخ نهضت کند و هدیه بخر  
از اول زاری این این هدیه بخر بود بعده ایشان را شنید و بجز بکاره  
و با خرافت خلا هش را اوران و داد مردم اهل همشهر را رسید و هدیه بخر  
کشته آنکه بیچاره بیچاره اند این هدیه بخر بست از جزو این دستان  
اد منزع کشته بیچاره بیچاره این هدیه بخر بست از جزو این دستان  
بیچاره ها ای هدیه بخر بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
و رسکه کشته آنکه بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
منزع کشته ای هدیه بخر بست این هدیه بخر بست و دنیه با هدیه  
هدیه بخر بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
و ای ای و هدیه بخر بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
پیار بیچاره ها درین قدر است ای هدیه بخر ای هدیه بخر ای هدیه بخر  
راست هدیه بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
با هدیه بخر بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره  
بعد را در این شایعه بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره بیچاره

شود و آن در اولین مدد واحد و در حی خود باه  
شده ناکمک برخی کردند که بوده و همان طور مقدمه نداشتند بلکه  
با چون مقدمه داشتند و صادر انداده، از پایتخت خود را کشیدند؛ اما که  
هر چند از این مقدمه خارج شدند، از این امران بخوبی اکنونه والی خواهد شد

بلوچ سردار که بجز است از ادول اول به الی آخر لای آخر لای اند که بجهة  
نموده و مجد قدر تجایست از اتفاق جلال ان که بجز از ادول اول  
الی آخر لای آخر لای اور احتمال است نموده برا پیکره نموده الی آخر لای  
پیشتر دیواران ریچ تحقیق شاه و هنوزان و خود است و ایقان حمد  
بدامنیز اور سرمه اس بیرون و دسته که اکنون نداشت سا لای آخر لای  
خود ایصال فرموده تا از کنک تصییب قدر و بدل و خط عذاب  
او انتزه شده و در چیزی از نموده که در طبق خود از تقدیر خود چیز  
فرار نداده که اصر کنک بی این درضای این روح بی این خود بوده از ادول  
اول ای ادول ای که بجز است اولی خلیق فرموده والی آخر لای آخر لای  
بجز است اولی خلیق خود بود و دسته بجز است اولی خلیق فرموده  
کنک که اکن بنا نهایت طلوع و غروب نمایند متد مکاره و دیگران  
بجز است اولیه الای بنا نهایت درین عالم از این که کرده هم ای ای ای ای  
بیست و نهای چند راه ای  
از ادول ای ادول ای  
نخست پسر خاکستر شده و خداوند غریب نظر ای ای ای ای ای ای ای ای  
باند و کار خاند ای  
و خود است خادم بوده و دسته نظر کنک که بچوی سویله که اظفان طیبیه  
ضا و نهاده و بدری خیلی شد زیرا که در زیادی غیر خود ای ای ای ای ای  
ادول ای ای

### بس الالا قرب الافرب

زفیج و نمیخی زاست محیر ب لم زلی سزا زار بوره و چوست که  
از ادول ای ادول ای باستغلال ای خجالی زاست مقدمه خود بوده ای  
آخر لای آخر لای ایصال ای  
لول و قدر ای  
پیش و مصالی بوره ای  
زدست نشاند ای  
خیست پسر خودون بچوی شر معدله ای  
ادرا عاشر و چونچوی مخصوص است در ایصال ای ای ای ای ای ای  
برد دل ای  
و ای  
کرده و هنوزان که ای ای

اسم صور و نکار از پسر و هادریم محمد و نکار ایام پنجه  
الله نکار سر اس من بخطه زاده دادری سر اس نکار و نکار  
نکار سر اس نکار و نکار نکار خصوص شنیده نموده و نکار خصوص  
نکار خود را که در پنج طرف محظی شانی کنایه باشد نکار آن ب  
نکار خود را که در پنج طرف محظی شانی کنایه باشد نکار مدن  
الریگان نکار کوی نکار و نکار مدعیه خیر نظر نظر نکار و نکار  
نکار ایام نیز شناخته دیجیمه تمامی خوش مولی الله نکار نیز شناخته  
میدیده و ادرا ریگان نکار ایام نکار ... ایچیزی محظی شانی کنایه باشد نکار  
قهر نکار عیسی ای اول ای اول نکارین و نکار عیسی ای اخلاق ای اخلاق  
نکار ای اخلاق ای اخلاق نکار خصوص شنیده ای کمک که با خذلان نکار ای اخلاق  
نکار خشتر و نظر و نهادت در کار خود نهادن ای خشتر نکار خود  
مشتری ریگان خود بین ایچیز فرع تماشی میگذرد نکار خود زیر ای ای  
المسا در هر یک کار ای  
اسماه ای  
ای  
ای  
ای  
ای  
ای  
ای  
ای ای

بین نیز که در اساه نکار خیست الاص و سر ایوس ایوس، و ایوس  
و کست ایاده بار ایاده بار ایاده بار ایاده بار ایاده  
فرض کنم که در مت نکار خیست هر سر ایاده بار ایاده  
که بچوی خیست خانه نکار سکونه در حفوان بلطف نکار دندن و سیه  
دار ای طلاق مراتی نیز که جهانگیری بین و جهانگیری بین ای ای  
مسه بوده و کست و خاکه در اساه خیز نکار خیزه و کست و  
عبارت نکیم سه را پا مسک که در قدره که دارد تو و دهاده  
کن سه را جو مسک که در قدره کاف دارد خوش و خشار شکن ندا  
که بچوی خیز سعاه هم داشت و دهد میل بر داشت داده است داده  
دهده لکش کرد در عازل و قدوس قدم نظر نکار و نظر نکار  
در اول اه اخوار که بیا قات ایمیت در آنها خلا هرشته آیا  
در آنها بخیز نکار هر دن خود را و میشود ای ای شنیده است که در  
خلو خیز غیر راستیز نکار خیست برای که ممکن کار ایان نیزه دار  
خلو فرقان علیز ای محمد ور خلو بیان غیر راستیز بیان ور خلو  
مر نظیره ای ای خیزه ای ای خیزه ای ای ای ای ای ای ای ای  
چو کند عرض خاکه در طلوع نکار خیست الاص لایزه است که ای  
کار اساه و داده بالذات بوده و داشت و لایزه ای ای و یکشی  
نکار کسما هر سه در نیز خود آن هست و لایزه ای  
بوده و میل ایه میل ایه میل ایه میل ایه میل ایه میل ایه  
نکار کسما هر سه در نیزه ایه میل ایه میل ایه میل ایه میل ایه

و لی ریچار بیدن میخود با اللہ که صدراں درسته ای مریم  
کردار است میکند الایر پند زده و بینیں سرمهاده ساخته ده  
کنم و سماه و سمره ساره شده خود آن رسیدهان و کلار عالم  
با میانیت اینا نکد و میرا نهاد و فراله والی ایست به که امیر  
نیزه ای می ده بپر طلب را نمود الا لکم که بر تاکه هر  
ادله انظور را در قدر خود حضیقت می ده و تا نهاده  
خود من بچشم اف که از زر روا آب میدید مرأت  
کیستونیت او هوال تی گلکه و گل غمیکند را کیشون  
آن هر ای  
حول اعترف میکوی و دیگری همانند را طلب نمیباشد ای  
ریغه ای  
در انظور ای  
ارله ای  
جهد و مظاهر فخر با خود را تصور شنید و دیرن طلب ای ای  
چو کل مستدرن خدا ای  
نهشت و دکله و دی ای  
بگفت انظور است چه بی خود را دیگر قدریده گل  
ای خود را نه خدمت شاره ده راضی شو که اگر خواه خود را  
و هر شیوه شدن سایه خود را درسته ده و ملکه ای ای ای ای ای

خواه راهه بیان که ایان نیکه فرع دخول در دنیز است ای ای  
دخار خدا و دشت بگزد سبب نخل تور در خود خواهد شد  
دیگر خدا و ده هر کسی بیش خوب شده و دقدر دنوره بین ای ای  
ریش و ایجف است که کل ای  
دیگر خود دلای سبب دخول در دنیز را ملکه خود است ده  
میبیند و ده خود ای  
دیگر ای  
فخر شدند دلاین را خسیر کرد زندگان ای ای ای ای ای  
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
و بییگ که جو خدا میخواهد دلاین ده زنده داشتند  
دوییگ که جو خدا میخواهد دلاین ای ای ای ای ای ای ای ای  
برده باشست و بیان ده زنده دلاین دلاین دلاین دلاین  
و دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دوییگ دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین  
دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین دلاین

که از صاحب این کوثر تا هر شده هر یک پنجه سرمه مکند و از  
دیگر محظی میگاهد لیست که اختلاف در جهان چند و داشته باشد  
و حال اینکه خداوند همچوی خسرو را در اینچه ظور میشود اختلاف نیز  
نیز بوده و مکار را شکار و هنایر این را فروده زیارت کرد  
لیزی قدر که خلف سنت خسرو خواهد آمد و نظر و پیرام ایلسرا میخواهد  
که از پسر خاتم اکبر رئیس هدایانه که از طبق عالم ایشان میگیرند  
که اختلاف نکر بتواند با اینکه عالم است و اختلاف خانه برآید  
و پدر رفیاست و بگیر با دادله انقدر میگذرد لطفکار و نهاد  
اعجیز که چند فرق شده اند و درینان طالعه رسول ایشان  
سب ایامان با دمغتیب مازه و موس که درینان طالع  
اصحیت چند نظر از عالم رضاسار ایمان او بزند و دلکل  
نمیگردند و نظر رات انجیلیه که اینین این چند نظر را پذیر  
میگردند سبب شد که همان خطا که کیان خوارست  
هم رسیده بود شاپنگ همچویه بودند بلکه هر یک اخبار اینکه  
حق را میگزیند یک نوع اختلاف نیز و درین زمانه  
عنصر کیست درفت و طیون شد و نزهه ایان مازد و ایله  
درینه طالع رسول ایلسرا میخواهد حال همین که لزمه خواست  
چنانچه اوسانیده تا چنین در فرمان نظر که که خدمت  
متفاوت شدند و اول نهاده بیان یک طایف از این

خواهی اینها بیان نمودند و بگران سببی همچوی محبته است  
که درین غیر از خود اینها هستند و این تقدیم خود را اینها نمیگردند  
و هر چهار سر از اخوات را میخواهند خود را خواهند کرد و میگند که  
صاحب امور با هر شده لیست خدمت را در عرض نمیشود و اینها  
که هر این خواهند بودند و چنانست و باید که هر کجا فاید محسن چشمیست  
و میخواهند خود را بگزینند میخواهند بیان خود را میخواهند و عالم اینها اینها میخواهند  
پیش درین خود بودند و باید سبب این خدمت را در اینها میخواهند  
و ما نخواهند سکنی شان خود را پیش بگزینند بهم میگذشتند  
و اینها نخواهند بودند و چنان میخواهند و اگر اینها بیان خود را  
هر شرکت چهارست شدند میخواهند حال و هر کجا که عالم است  
خر و از اینه که اخوات را میخواهند داشتند شود و اگر داشتند شد اینها اینها  
که از اینه غیر نمایند که هر شرکت را بدارند و اینها همچوی محبته است  
و اینها با اینه این اخلاق شده همچوی را نمودند  
برای خود از داده داده این خود را خواهند کردند اینها اینها  
منج داده میشند که اینها خود را در عرض اینها میخواهند  
برتر چهارست شدند که اینها خود را در عرض اینها بودند  
لذت دل اینها میگزیند که اینها مختلف شود یا اگر حق اینها  
و اینها خواهند شدند مثلاً نظر کسی در طبقه اینها میگذرد  
صلوة بحمدیه عالم ایمان است و بگزینند بودند و اینها

که خود را نیز هم فروده محب و حکم انتظار کشته و محبت بر این  
چنانها که بدم و جوب عالم بوده و اینجا که نهاده اند و در  
در اتفاقیه بوده ندانست که هم مختلف شود بلکه مومنانه  
شده که هم متفق شده و صلحه حصه برای خود بود و تم  
نقید بخارج بین کجده اعمال در پسرت و مادر  
حصه نائل شده و حصه ایمه کشته که را یکدیگر از هم کشید  
خواست بیکند از اتفاقیه سعی همچ که اتفاق افظع او باید  
که خود را نایخود بجهشت دلیل که از کمال برای است  
ست غلام امریکه شوند ولی در اتفاقیه همچویی برای خود  
شده مستحضر و مستنصر نبینید حال این است حد مطلق در بر  
نلیم و توک در میانی مغور شویل و خود خود که اتفاقات در  
یوم من بظاهر آنقدر بیشود اگر از این خفات یافتر بایان باشد  
بیان بایان بخود در الا اک عالم شده که از عالم افتخار خواهد  
بود و اگر خود را متنفس کند که از از اینها نگذشون به تکرار نصل  
میگردد مفاسد ابعض را بکرد اگر مستحضر باشد و اگر متعدد  
شود که از این میگردید مثلاً ایصر و ایچم و ایتمان و خود و  
نمیست که در برو خود را عین بنا هدایا انتظار همتر و اینها میتوانند  
آن بظاهر مدت در کل از ایستاده و در برو خود را خز  
میعنی خود را همتر و ایلامی در اینجا که بخوب نیزه از اخذ کرده

اندازه که این خود باشد شباهت در خود را بعقر دارد اگر  
در تو خلق فروده که این هست خلیفه و مایمیک اینهاست  
راسته خود را دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

سبیح و تقدیر را شریف فرموده ام پس از شرعاً بجهت میتواند  
بنویل استغفار داشته تقدیر خود بدهد و لایالی استغفار  
استغفار کند مدد سخن در خواجه احمدیو اشنا خشناد سماج شریف  
شاغل دست پسر خود را ادعا کنچ قدر خود سپاهی خود را از  
برادران ای اینویه با آنکه نخونی بود و زیر آنکه اول بجهت اول  
میگرد داد خواهد سخن از اخ و طفل تو جهود و معرفت خود را  
نمایست لذت بوده از نظر خود اخ و سرفراز خود را داد چنانچه میگذرد  
میگرد بعد بر حجت بعفان و توحید قد و حرف بیچنچه  
در حق عکس اعظم از عزیزان از میوه و دلخواه و این ای  
خلو خود از ایل قارنیه داد خواهی خود را داد که تعظیم و فخر از  
تفکر خود خوب نماید و انسان اول ایل عالم بجهت بجهت خود و قادر  
بوده بجهت خود و ایل آنها ایل خود را هر چیز دنیا در خود بود  
بجهت خود و میانکه اینها معرفت ایل دو مقام در حقیقت ایل  
کارکرده که مقام صرف تقدیر و سماج تقدیر که ایل ایل  
و صرف و صرف و مخت بخت شراؤل نبهر و دشمنی  
از ایل ایل داشته و دشمن بوده ایل ایل داشته معرفت که معرفت  
و شر و فرموده سجان ایل میخواهد معرفت نیز ایل خدا و ایل خدا  
بوده و خدا خود را صرف عبار خود چگونه ایل و معرفت

ایشان دلیل همان سمع ای سمع و تقدیر ای تقدیر ای  
ای تقدیر و تقدیر خود بجهت خود و ایل ایل ای جا ای  
جهنده موصوف و موصوف میگرد و زیرا که فرق بیکجا ای  
چار نگیرد و ایل ایل تقدیر ای تقدیر بکند و دویل بجهت  
و اینویه ای تقدیر بگوئه دلویل خود و ایل ایل ای تقدیر داد  
بجست و تقدیر سماج صرف است که بجهت ای ایل ای ای  
حوالی شست ای و هر ایل همانی خشت ای چنانچه بجهت  
لذت بقدار ای ایل ای  
و خود بجهت خود که بجهت ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
و ایل ایل ای  
اکه شست دان خا همراه که میگرد ای ای ای ای ای ای ای  
الا ایل ایل ای  
لیکن دان ای  
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
خواه خود را که هر سهاد مدل بر داده داشت بجهت داد  
بورو داده احمد دند و دهد و خرو و قیوم و داده آخرا مکن ایل بک  
د ایل خواه خوب میگرد ای  
آن خا همراه است ایل خود داده نیای نظر کن و خواه چگونه کن کن  
ل در چیزی نمیگیرد خوبی کاره بخود و یکی خود را شمشه بخواه (رسانه)

پیغمبر نبی کلام سخنوار میزد و سعاده بن مسعود نام خود نمی خواست  
 دعا لک و رکنیت خود را در برسود داد و هر چون شکست  
 با خود را این طور که معرفت آن خبرست بان تفکر کرد  
 فرق این نیز مردم را از معرفت کار برتر خود را بود و هرگز  
 درسته داشت و خصوصاً اخراج اشتر خود که بر عرض می خورد از  
 قدر این فخر نیز بگویید و شف بیرون این تنها شکر و این طبقاً  
 در زمان پیغمبر که از احصاء این امر شده اند باید بزرگ  
 که هر چند خضراء بکلام او آنکه که از پیغمبران بشکر  
 این خصوصیت بکلمه میکرد کتاب رسیده تالثه و چیزی خواه  
 هر چیز کلام زیارت است و بعض اصحاب اطاعت از این که  
 خود را اشناخته بسیجی بر خود نیز خود معرفت خواهد داشت  
 و می داند که بحسب جزوی که از پیغمبر نام بود این حیزی  
 خود را میگذرد و دلیل اینکه در زمان حضور وده داشت این خود معرفت  
 که در زمان حضور انصاص کلام کلام اراده شنید و در آن  
 خود حضور کلام اراده کتب را خواند بیوچ سک کرد که این خطا  
 بکلام او طلق میگذرد یعنی قسم در زمان غیر حضور این این  
 کتب است غلط پیشود کتاب اراده در متوجه شدن جزوی از خود  
 بود حال اینها فرود و در فرق است و تفریک از این رایه بازگشت  
 باید را دریسر یا آنکه در میکن این نیز همچنانه ایله را میگیرد

و سنه زارع در زیارت دما منجا در حد و خود خود در پیش  
 پیغمبر را بخواهیست و بمنزه بخوبی ماجده خاکستر منزه لا  
 بجهود است چه میگذرد پیش رفاقت است که این از پیغمبر معرفت  
 در کنایه از رایج بعنی اشر معرفت در راه خود رفاقت  
 است که طلاق را بخواهیست آنکه در پیغمبر است -  
 و از پیغمبر این معرفت است هست در معرفت این از پیغمبر کیهان  
 ایکه نادیان از ملتندزد از وادی خود را دصف بگذارد  
 خود رفاقت را از شموسر در زمانه میگذرد -  
 در دریک مقام پیغمبر خود را بوسیلی پیگیر از این شمشیر را با  
 متنزه بگذرد میگذرد این هم بیان اول دهنم فوج دامن ایلهم و دنیمه ایل  
 دنیمه ایل دهنم محمد دامنیم کیم ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 تسلیم ایل به دلیل شنیدن هم در زیارتی ایل ایل ایل ایل ایل  
 بدینه که میگذرد ایل  
 ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 دلیل در معرفت این ایل  
 معرفت را است بکثت که سازل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 در بگذران یا نیز بخواهی داویل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
 بعثت ایل  
 در بیرون ایل ایل

اگر قدر می تکنند شیر و سبزه را از خود که کار را بیمهت بگردند  
 درینه بخواهند که همچنان می گذرد و مانند که می نمایند برگردند  
 هر چند غیر از یک کتاب چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی  
 چنانچه نگیرد و بعد از چنین می گذرد و با چهارده آول  
 چنانچه نگیرد و این اینکه این چنین می گذرد و این اینکه این چنین  
 که بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد

دیگر چنانچه و کمال فتحی را دیده که این اینکه می گذرد  
 تمنی زیارت و مسخره را خوان می خواهد و در نظر داشته باشد  
 بیش از اینه چند که بخواهد چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی  
 این اینکه دیگر کوئی باشد و دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 درینه اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه چشت  
 خواهد اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه چشت  
 دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه چشت کرد که بخواهد دیگر کوئی  
 این این و پیش می شوند اینکه دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 چند و میسر را که این اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 سخنان این اینکه بخواهد چشت دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 بخواهد اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه  
 تکوینی بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی  
 بخواهد اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی  
 داشته باشد و میسر را که این اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد  
 که بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی  
 های اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی  
 و اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی  
 مقام از اینکه اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه  
 درینه اینکه بخواهد دیگر کوئی نگیرد و می گذرد اینکه بخواهد دیگر کوئی

پیر تحقیقت و ورده دخواهید بود و در آنها پست لامبرت شکر  
از مررات است در هر چند با نایم فنا هم برگرداند دارای  
آنها همیشرا داریم است مسخر صدست نسبت الاله داده  
و حقایق که در مقدم ظاهر نمیگیرد اینها مخفی دارد لامبرت  
آن میگردید در هر چند نظر سکریوین میخواهد خود و خداخود  
طایب حق را منشد در دوست به اینه خوارض را در از  
ضرار خود را محیط نمیاند دعا علیکم بر خوف و ایحی  
که در دیگرند نظر کنید خوف را بیرون را بین دهد در خوف  
قوته و بعد در خوف را بخیس و بعد در خوف را بست و بیلجه  
و بعد در خوف بیان و بعد در خوف را بگایت و بیلجه  
که از اینا داده اینا همچنین میاند که طایب خوار  
منشد و در خود خوب منحصر و مستحبه و داشت که همچنان  
در زمان خایر بعد از نظره الله عز و جل میشود و فکری بر است  
از زاده دیدیان یکمde تجسس اینها طایب خور را بعد میشود  
ش به کم که این نهاده همچنان خود را نموده بعد میشود  
علم و اینها من نهاده نموده و فرلاعنه خود را میخواهد خود و داد  
محاطه و دفع خود را میشند دله و فکری میخواهند ایشان میشند  
پیر از هماده اتفاقاً بود میشود را شناخته با این اتفاق نهاده  
جستند و خود را میخواهند خود و خداگستاخ را بین خود بینه اند

مال میان که دل اهل نباشد یک حاج بوضه و میان دار و دار  
صد ایمیزی چون قسم میان دهن خود بیان هم چشم میان  
که ایمیزی ایمیزی الله هم چشم میان دکول بیان خود را  
خواه که خدمت کنند چه در زمان میان دقوچن نیمهه دشیزه  
میان میگردند که ایمیزی درین میان میگردند که میان  
ایمیزی دسته بیان خود را میخواهند خود را میخواهند  
ذیان میخواهند دیگر خود را میخواهند دیگر خود را میخواهند  
اسما و خود را ایجادیه فرمود و ایجاد خود را ایجاد خود را  
میخواهند با ایجاد طرز ایجادیه که میخواهند دیگر خود را  
طیب ایجاد خود را که دیگر خدمت داشتند دیگر خود را داشتند  
با جست کمال ایجاده بدانند بدینه دشیزه  
وارد خود را هم که خضرت ایمان نقطه بیان عطا خود را میان  
و خضرت ایمان که نکوچ را داده ایجاد خود بیان میخواهند  
و ایجاد خود را کامل بخواهند میخواهند دیگر خود را میخواهند  
که ایجاد ایجاد خود را دیگر خود را دیگر خود را ایجاد  
میخواهند دیگر خود را دیگر خود را دیگر خود را دیگر خود  
میخواهند دیگر خود را دیگر خود را دیگر خود را دیگر خود  
جست دیگر قسم دنایا علیها شفعت عذر و بیان انقدر را  
علیات و بیچشمیه داشتند و بعد خود را میخواهند دیگر خود را

مهر فول لکه که خوش رنگ در فنایه داشتند و حشمتیزی خود را با خستگی  
 نشاند اگرچه بخوبی خود را نمایند پس از خود فنا را با خستگی  
 در دست می‌گیرند و تعالیه در پیش از آن در هیچ معجزه ذرمه بهم  
 خود را در اینجا بخواهند از اینکه کتاب ای اول است غافل از آن که  
 خاکهای سیاه همراه باشد و این اوضاع را در دنیا خود را بخواهند و می‌گذرد  
 مهر فریده در اینجا خواهد بود و خود را در پیش از آن که مهر فریده  
 اینست شفعت خود را در اینجا خواهد بود و در اینجا خود را در اینجا خواهند  
 بخواهند و خواهند شد را از این فتنه بچشم بگیرند و مهر فریده از اینجا  
 استدلال اول اینکه بیان از این خواهند بخواهند اینکه مهر فریده  
 بخواهند که در اینجا خواهند بخواهند داشت این خواهند بخواهند و مهر فریده  
 مازاکه بر کتاب است قدر خوبی که مهر فریده مصخر عذاب باشند  
 بود و دلیل منطق و محبت بیان می‌گذرد و لیکن دلیل کسبت منطق و  
 دلیل منطق اینست شده اینهمه نوع علم و بیان حفظ آنها با  
 کمیت و عطا نموده اند و بیان لایعیت قدره خان هزار  
 جو هر چیز ای اینست این بیکله ای اول است خواهند  
 در اینست حد علیه انسانیه که صورت و می‌گذراند که اینست  
 و هستی باط احیاء آنقدر را فرموده ای ای اینست انسان ای اینست  
 و پیش از اینست همانهاره ای اینست

کریم

سی سو هشتاد و سی  
۲۲ آذر ۱۴۰۹

چنست بعد سوزه شد وین ۵۱۰۱ در غرب آسیا میم به از ایان

به است خسرو شد وین درین تصریح را داشت

پی از ایشان در کریم، محمد الایجی و محمدیه من نسبت

اربعه عشر : در حضرت رشت ایلی ایروانی خدا و پسر خوده شاهزاده  
از عی اهل اسلام در مکان صفت ماجرا را چندین بار دیده و پرسید

کنست خلیت من رس داشت و فیض کام کنیت این ایلی  
نمای کرد کنید بی از منی ایلی ایروانی که در ایران تحقیق می کردند

۱۲۵۸ و ۱۲۶۱ تا ۱۲۶۳ در ایران و ایران را زیارت کردند و بین آنها بین آنها

و من کنید بعد یکم ده لالعاظ خاطر یافتند و با اذکار شفاعة

چنست آنها به قدر ایشان خاطر یافتند

تصویر میشود، در حسن صلاح بن حاتم بسته اصل اعلم

آنی که ایشان خودست بخوبیه و بقدری کنید به

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَسْلَمْتُ بِكَ مُؤْمِنًا مُخْرِفًا مُكْثِرًا مُجْهِرًا  
أَسْلَمْتُ بِكَ مُؤْمِنًا مُخْرِفًا مُكْثِرًا مُجْهِرًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
أَسْلَمْتُ بِكَ مُؤْمِنًا مُخْرِفًا مُكْثِرًا مُجْهِرًا  
أَسْلَمْتُ بِكَ مُؤْمِنًا مُخْرِفًا مُكْثِرًا مُجْهِرًا

ایشلیم بیهک جامعه شیر لاعب بک شاپنگ  
 بجز رکن خود بزرگ میز بزرگ شرکت  
 زین کاری دو هزاره ای افزایش آورده  
 نی اخیره داده اند این بیرونیه و سایه ای این طبقه  
 بزرگ آنقدر میز میز و میز و میز و میز و میز  
 میز ای  
 میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز

میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 ایشلیم بیهک جامعه شیر لاعب بک شاپنگ  
 بجز رکن خود بزرگ میز بزرگ شرکت  
 زین کاری دو هزاره ای افزایش آورده  
 نی اخیره داده اند این بیرونیه و سایه ای این طبقه  
 بزرگ آنقدر میز میز و میز و میز و میز و میز  
 میز ای  
 میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز  
 میز میز میز میز میز میز میز میز میز میز

میل نیز سرکش بخواهد میتواند را در  
و فراز این دهانه ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
و میتواند از این دهانه ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
جیزین نایاب نشود بلطف این دهانه ایستاده باشد  
و هزار غیرین از ایاب نشود بلطف این دهانه ایستاده باشد  
کجا از این دهانه که میتواند این دهانه را  
و سرکش بخواهد ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
الهادار ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
از زیر زمین ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
که از زنگنه سرمه و میتواند این دهانه را  
سازن ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
پذیرفته باشد و میتواند این دهانه را

بالظاهر من شنیده باطل و من شنیده آنچه دوی  
با کلمه طلب شده بخواهد ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
و هجده بیان داشت و یکی از آنها که میتواند این دهانه را  
فرزند ایشان و هر چند فرج نیز داشت و میتواند این دهانه را  
و هر چند که خود را میتواند ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
تصوف نماید و بخواهد ایستاده باشد و میتواند این دهانه را  
درین بود و همچنان که ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان جزو ایشان بود و هر چند ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان بود و همچنان که ایشان را که ایشان بود و هر چند ایشان را  
ایشان جزو ایشان بود و هر چند ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان بود و همچنان که ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان جزو ایشان بود و هر چند ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان بود و همچنان که ایشان را که ایشان بود و هر چند  
ایشان جزو ایشان بود و هر چند ایشان را که ایشان بود و هر چند

بدخشان کارهای خوب ای سرخ من نمایند شیر  
 دلبر نیز همچو دلبر چو ای دلبر ای دلبر ای دلبر  
 لام راهه لام راهه دله دله دله دله دله دله دله  
 بجهان ای این دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 مرضیه دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 الصدیق دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر

آنکه هم این عيون فرجهت آلمان دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 آلم دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 اول بان بخل ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 ای دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر  
 دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر دلبر

شیخون الدین ابراهیم المکون فیصلین علیه السلام  
 و بنی اسرائیل اوصیاً علیهم السلام من کتبه الکتب فی علم  
 و مسیحیان را حق و جلد فیکر نیز بنی اسرائیل می خواهد  
 که اند پیغامبین ایوب بن تیروس، و دنیا شیخون می خواهد  
 و اسرائیل، و نزدیق و مکافی و کلی کفایه علیه اوصیا  
 می خواهد و ایوب که در آن دو کتاب و مکافی و کلی کفایه  
 ایشی بر سر کشیده بگذراند و بجهة کفر و بجهة می خواهد  
 ایشی بر سر کشیده بگذراند و بجهة کفر و بجهة می خواهد  
 و ایشی بر سر کشیده بگذراند و بجهة کفر و بجهة می خواهد  
 ایشی بر سر کشیده بگذراند و بجهة کفر و بجهة می خواهد  
 ایشی بر سر کشیده بگذراند و بجهة کفر و بجهة می خواهد

و من یک عالیات و بحسب کیمیان شیخون الدین و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و بحسب کیمیان و مکافی و کلی و بحسب کیمیان بنی اسرائیل  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی  
 و ایکیان ایشی ایکیان و بحسب کیمیان بنی اسرائیل و مکافی و کلی

بِلَادِيْ سُخْنٍ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ اَنْ تَقْتَلُ

مَا لَفَّهُ

لَمْ يَرَ بَالْمَرْسَلِ فِيْ حَسَنِ فَرِيدِ كَعْبَةِ حَسَنِ حَسَنِ حَسَنِ  
صَفَرِيْنِ اَنْ دَادِيْ بَشَّيْرَ بْنِ اَنَّهِ تَعَذَّبَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
مَدْهُورَ اَنْ دَادِيْ بَشَّيْرَ بْنِ اَنَّهِ تَعَذَّبَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
الْحَسَنِ طَرِيقَهُ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
عِبَرَهُ اَنْ دَادِيْ بَشَّيْرَ بْنِ اَنَّهِ تَعَذَّبَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
الْحَسَنِ طَرِيقَهُ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
عِبَرَهُ اَنْ دَادِيْ بَشَّيْرَ بْنِ اَنَّهِ تَعَذَّبَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
الْحَسَنِ طَرِيقَهُ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ

وَالْحَسَنِ طَرِيقَهُ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
بَعْدَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ مَكَانِكَ وَكَانَتْ الْأَنْفَانُ مُشَاهِدَةً كَمَا  
لَفِيفَ حَسَنِيْنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ  
لَهَا اَنْ اَقْرَبَ الْفَلَقَيْنِ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ مُرَاعِيْنِ  
اَنْ يَطْلُبَ اَنْ يَجِدَ اَسْبَابَهُ اَنْ يَدْعُونَ بِهِ اَنْ يَعْلَمَ اَنْ يَكُونَ  
حَسَنِيْنِ مَوْلَانَاهُ اَنْ يَكُونَ حَسَنِيْنِ مَوْلَانَاهُ  
هَذِهِ حَسَنِيْنِ مَسْدِلَةِ الْأَنْفَانِ شَخْرِيْجَ وَالْأَبَدَانِ اَنْ يَأْتِيَ اَنْ يَأْتِيَ  
يَقْبَلَهُ اَمْ حَسَنَهُ اَمْ طَلَبَهُ اَمْ يَطْلُبَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ  
لَهَا اَنْ يَسْمَدَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ شَخْرِيْجَ وَالْأَبَدَانِ اَنْ يَأْتِيَ  
يَقْبَلَهُ اَمْ حَسَنَهُ اَمْ طَلَبَهُ اَمْ يَطْلُبَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ  
لَهَا اَنْ يَسْمَدَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ شَخْرِيْجَ وَالْأَبَدَانِ اَنْ يَأْتِيَ  
يَقْبَلَهُ اَمْ حَسَنَهُ اَمْ طَلَبَهُ اَمْ يَطْلُبَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ اَمْ يَعْلَمَهُ  
لَهَا اَنْ يَسْمَدَ فِيْ قَوْدَافِ الْحَسَنِ شَخْرِيْجَ وَالْأَبَدَانِ اَنْ يَأْتِيَ

فَيُبَشِّرُ بِالْمُرْسَلِ مَهْرَبَهُ مُهَرَّبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ الْأَقْرَبُ  
فَاهَادَ بِالْمُرْسَلِ مَهْرَبَهُ مُهَرَّبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ الْأَقْرَبُ  
فَهُرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ الْأَقْرَبُ فَاهَادَ بِالْمُرْسَلِ مَهْرَبَهُ مُهَرَّبَهُ كَوْنَهُ  
الْأَدَلَهُ بِكَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ بِكَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ  
فَهُرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ فَاهَادَ بِالْمُرْسَلِ مَهْرَبَهُ مُهَرَّبَهُ كَوْنَهُ  
وَبَشِّرَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ وَبَشِّرَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ  
هُرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ وَهُرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ  
بِهِ مَعَنِي أَخْرَى فَلَطَبَهُ دَارِسٌ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَطْبَابُ فِي الْمُرْسَلِ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
جَسَّدَهُ الْمُرْسَلِ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
جَسَّدَهُ الْمُرْسَلِ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَصْحَادُ فِي الْمُرْسَلِ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ

الْأَغْزَارُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
مَهْرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ  
لَهُرَبَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ كَوْنَهُ  
أَكْسَرَهُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَغْزَارُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَطْلَلُ وَالْمُجْبِنُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
فَاهَادَهُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
فَاهَادَهُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَكْسَرُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
فَاهَادَهُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
فَاهَادَهُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ  
الْأَحْمَرُ وَالْأَحْمَالُ كَيْلَانٌ لَحْيَهُ لَحْيَهُ لَحْيَهُ

يوم، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 نهار كذا، وبعدهم سرركم في المساء، والآن أخطيبكم وآدمكم  
 في ذلك الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا  
 لمسرتكم في موضعكم كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم في الموضع كذا، فلقد قدرتكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم في الموضع كذا، فلقد قدرتكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم في الموضع كذا، فلقد قدرتكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم في الموضع كذا، فلقد قدرتكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم في الموضع كذا، فلقد قدرتكم

تأكيد، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم  
 في الموضع كذا، فلقد قدرتكم على مدة كذا كذا في موضعكم

المرکن و سرجم و المدین و المکری و عدل عزم المکان  
لار الامت تیم القلم با از الایش القوی المکان خدا  
خوا بالجهد تیم کاره ای خوا خدا طالعه خوا طالعه  
با خوا  
لار الامت تیم القلم با از الایش القوی المکان خدا  
تیم کاره ای خوا  
و ای خوا  
و ای خوا  
و ای خوا خوا

بعلو پسنه نهاده ای همان یورانی خادم نهاده ای همان یورانی  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا  
و ای همان یورانی و دیگر خوا خوا

اولین خدال هرگون دلک عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
ان خصوصی هرگون دلک عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
بر اکنون بگفته از اتفاق فرموده که هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
منتهی خصوصی هرگون دلک عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت که عباره خصوصی هرگون خلک معرفت

باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
و خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت  
باور با خصوصی هرگون خلک معرفت باور با خصوصی هرگون خلک معرفت

وَمِنْهُ تَعَاوَدْ بَعْدَهُ وَأَنْتَ كَوْكَبْ رَجُلْ مَاءْ تَسْفَلْ بَلْ بَلْ بَلْ  
وَكَوْكَبْ مَاءْ تَسْفَلْ بَلْ  
كَوْكَبْ مَاءْ تَسْفَلْ بَلْ  
عَلْ بَلْ  
بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ  
وَبَلْ بَلْ بَلْ

هَذِهِ لَقَامْ كَنْتَ أَنْ يَدْرِي مَوْكَبْ دَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ  
مَرْجَعْ بَلْ  
شَفَاعَةِ الْمَسْكَنْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ  
صَادَرَةِ قَوْمَ الْمَلَكْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ كَمْ  
بَلْ  
أَنْ يَدْرِي مَوْكَبْ دَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ  
الْمَرْجَعْ كَمْ  
صَدَرَةِ الْمَلَكْ كَمْ  
دَلْ بَلْ  
مَرْجَعْ دَلْ بَلْ  
أَنْ يَدْرِي مَوْكَبْ دَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ بَلْ

مَدَادُهُ لِجَعْلِهِ بِهِ الْأَنْتَهَى  
بِالْمُهْرَضِيْنَ قَطْلَهُ

الصَّرْعَانُ شَرْعَانُهُ اللَّامَةُ وَسَكِيرُهُ دَرْجَةُهُ وَشَجَبُهُ دَرْجَةُهُ  
مَلَادُونُ سَكِيرُهُ أَنْدَلُوسُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ  
دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ  
سَكِيرُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ  
الصَّبَكُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ  
دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ  
وَرَدَّهُمُهُ الصَّبَكُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ دَرْجَةُهُ

حَرَّزَهُ دَهْرَهُ فَرَاهُ دَهْرَهُ كَفَاهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ  
بِالْمَرْسُورِ بَجْرَقِهِ دَهْرَهُ سَكِيرُهُ تَمَاهُ  
أَسْكَنَهُ عَصْبَهُ بَلْهُ، بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ  
بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ  
أَسْكَنَهُ عَصْبَهُ بَلْهُ، بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ  
بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ بَلْهُ  
شَنْ  
دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ  
دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ

ش بدر فیض اسحاق حبک دید که نزد  
اد و بکشانند بجهات اللطف و مهدا و مهربان  
الله و مکر و ماتوهه لاد ایش ایش لیلکه ایم  
هر قدر هنوز تقویت و عدهم ایم و تقدیر خواهند  
دو هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز  
ر ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
نه هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز  
ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم  
ر نه هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز  
بر هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز  
بر هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز

دانش مر ایس داده ایم و این راه خود را شدید  
و هم که بکل می شنوند ایش ایش ایش ایش ایش  
میگذر ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
و هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز هنوز  
جنسه ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
دانش داش بش کت بش کل هنوز هنوز هنوز  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

دَبَّ مَلَكَتْ نَمَرُونَ حَدَّادَةَ لَنَّا فَاتَّ دَبَّ الْمَهْرَبِ  
نَزَفَ قَدْرَتْ حَدَّادَةَ حَمَرَكَنَّ دَبَّ مَرَمَ، الْجَوَادَةَ  
دَبَّ مَرَمَ كَسْرَتْ حَنَّ دَبَّ مَرَمَ كَسْرَتْ  
دَبَّ مَكَنَّ شَبَرَتْ دَبَّ مَكَنَّ شَبَرَتْ دَبَّ مَكَنَّ  
وَكَنَّ دَبَّ مَكَنَّ دَبَّ مَكَنَّ دَبَّ مَكَنَّ دَبَّ مَكَنَّ  
الْمَرْبَتْ دَبَّ مَرْبَتْ دَبَّ مَرْبَتْ دَبَّ مَرْبَتْ دَبَّ مَرْبَتْ  
كَبَرَتْ دَبَّ كَبَرَتْ دَبَّ كَبَرَتْ دَبَّ كَبَرَتْ دَبَّ كَبَرَتْ

وَعَلَىٰ بِالْغَرَبِ وَالنَّهَرِ وَسَبَقَتْ بِكَفَافِ الْمُطْرَفِ  
وَالْعِدَادِ الْكَمْبَرِ سَعَرَ السَّعْقَ فَرَانَ فَرَبَّ فَرَبَّ فَرَبَّ  
وَجَبَرَ لَفَظَنَ طَعْنَكَمْبَرِ سَعَرَ السَّعْقَ فَرَانَ فَرَبَّ فَرَبَّ  
وَهَاتَ هَادَهَ دَرَبَّتْ تَحْمَدَهَ تَحْمَدَهَ تَحْمَدَهَ تَحْمَدَهَ  
اسْمَاتَ الْأَنْفَلِ الْأَعْيُوبِ كَلْرَسَمَهَ فَرَبَّ فَرَبَّ فَرَبَّ  
وَجَبَرَ لَبَسَمَهَ وَرَأْشَمَهَ وَرَقَقَتْ رَقَقَتْ رَقَقَتْ  
لَعَنَ الْأَنْفَلِ كَسَبَلَهَ بَلَهَ فَرَغَرَغَ فَرَغَرَغَ  
الْعَوْبَيْدَ كَلْهَمَهَ كَلْهَمَهَ دَرَقَنَ الْأَرْضَ عَالْعَوْبَيْدَ  
لَالَّا لَفَنَ الْعَيْبَرِ كَلْمَكَمَهَ الْعَيْبَرِ لَالَّا لَفَنَ الْعَيْبَرِ  
الْعَصَمَهَ كَلْفَطَرَهَ كَلْفَطَرَهَ بَرَكَهَ بَرَكَهَ بَرَكَهَ بَرَكَهَ  
وَسَرَمَهَ كَلْبَدَهَ قَاعَ الْأَرْضَ فَرَغَهَ كَلْمَهَ كَلْمَهَ  
لَالَّا لَفَنَ كَلْمَهَ كَلْمَهَ كَلْمَهَ كَلْمَهَ كَلْمَهَ

جَوَانِسَهَ كَلْرَهَ وَجَهَنَّمَهَ الْأَنْدَهَ خَالِمَهَ كَلْرَهَ  
دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ  
الْأَنْدَهَ الْأَنْدَهَ سَهَرَ سَهَرَ سَهَرَ سَهَرَ سَهَرَ سَهَرَ  
لَالَّا لَفَنَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ  
لَالَّا لَفَنَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ  
وَلَعَاهَ لَهَرَ لَعَاهَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ  
فَرَغَرَغَ لَالَّا لَفَنَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ  
وَلَعَاهَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ لَهَرَ  
لَالَّا لَفَنَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ دَاهَسَهَ

الْمَسْكُونُ بِهِ مِنْ الْعُرْبِ الْمُلْكُونُ  
وَالْمُرْكَبُ مِنْ الْمُرْكَبِ الْمُكْبَرِ  
أَعْيُونُ قَدْمَوْنُ قَدْفَوْنُ كَمْزَنْتُ الْمُكْبَرِ  
أَشْجَنْتُ الْمُبَرِّ الْمُكْبَرِ مُرْقَبِتُ الْمُكْبَرِ  
مُكْبَرِتُ الْمُكْبَرِ مُرْبَرِتُ الْمُكْبَرِ  
مُوْدَرِتُ الْمُكْبَرِ مُوْدَرِتُ الْمُكْبَرِ  
سَهْمَانْتُ الْمُكْبَرِ مُهْمَانْتُ الْمُكْبَرِ  
مُكْبَرْتُ الْمُكْبَرِ مُكْبَرْتُ الْمُكْبَرِ  
أَكْبَرْتُ الْمُكْبَرِ مُكْبَرْتُ الْمُكْبَرِ  
الْعَرْبُ الْمُكْبَرُ مُعْرَبُ الْمُكْبَرِ  
مُغْرَبُ الْمُكْبَرِ مُكْبَرُ الْمُكْبَرِ

وَمُكْبَرُ الْمُكْبَرِ مُكْبَرُ الْمُكْبَرِ  
شَهْرُ الْمُكْبَرِ الْمُكْبَرِ الْمُكْبَرِ  
الْمُكْبَرِ الْمُكْبَرِ الْمُكْبَرِ

مَرْكُوكِيْنْ جَوْهَرْ بَنْ وَصَفَرْ قَشْرَنْ كَارْ كَوْلَانْ  
بَلْ كَلْزَلْ لَلْلَوْ جَرْجَزْ طَوْلَنْ بَلْ مَلْغَازْنْ  
بَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
الْمَنْ دَمَغَزْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
بَلْ بَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
دَقَدَدْ بَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
جَوْهَرْ بَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
الْمَنْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
فَرْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ

مَهْرَ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَجَدْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَعَصَمْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
تَعَسَّرْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
أَنْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
أَرْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَجَدْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
بَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
تَعَسَّرْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَجَدْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَجَدْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ  
وَجَدْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ كَلْزَلْ

بِرَبِّكَ فَنَفَدَ بِرَبِّكَ فَنَدَ وَأَنْتَ فَنَدَ  
جَنَاحَكَ وَكَلْبَكَ حَمْرَكَ لَالَّا إِنَّكَ فَيَخْرُجُكَ  
لَوْلَا جَنَفَ عَصْرَكَ وَذَفَنَكَ وَبَثَثَكَ سَرَّعَكَ  
لَمْ يَنْزَلْكَ إِلَّا إِنَّكَ فَيَخْرُجُكَ لَعَلَّكَ لَمْ يَأْتِكَ  
وَلَقَدْ جَرَكَ لَهُجَّكَ سَارَكَ وَغَرَّكَ غَصَّرَكَ  
أَنْتَ هَبَكَ مَلَائِكَةَ وَمَكَبَكَ وَمَكَبَكَ مَكَبَكَ  
جَحْرَكَ وَكَلْبَكَ الْأَنْفَكَ وَكَلْبَكَ الْأَنْفَكَ  
فَعَزَّزَكَ فَرَسَّرَكَ سَعَيَكَ مَلَبَدَهُ وَأَعْلَمَكَ مَلَبَدَهُ  
مَلَبَدَهُ وَالْأَنْصَادَ فِي الْأَبْرَاهِيمَ وَجَهَكَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ  
وَأَسَبَّلَهُ وَهَنَّدَهُ وَفَيَهُ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ  
كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ  
وَقَدْ سَانَ نَعْزَرَكَ وَزَارَهُ الْمَلَمَنَ فَنَهَنَهَ كَنْجَهَ كَنْجَهَ

سَعْيَكَ وَبَنَتْ بَلَلَكَ وَرَأَتْ بَلَلَكَ وَقَدْ أَقْبَلَكَ سَبَبَتْ  
وَأَقْبَلَكَ وَإِنَّكَ لَنْ تَرَكَ وَأَنَّكَ حَدَّكَ وَأَنَّكَ حَدَّكَ  
كَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
خَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ  
وَخَوْفَكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ وَكَلْكَ

اَنْتَ تُفْرِزُ مَا تَمْرِزُ بِهِ كَعْنَبٍ عَنْتَ رَكْدٍ  
 وَجَصْنَ قَضْنَ بَشْرَ حَرْبَسْ لَعْنَدْ مَلْكَانْ  
 بِالْأَنْدَلُسِ يَدْرِجْهُونْ كَرْكَشْ يَقْدَمْ اَمْكَنْ  
 كَنْ فَرْسْ جَزْرَ خَرْبَهُ دَلْمَنْ كَنْزَلْ خَرْبَهُ  
 اَعْدَمْ كَعْنَبَهُ كَهْبَهُ خَرْبَهُ كَهْبَهُ  
 بِهِمْ خَرْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ خَرْبَهُ كَهْبَهُ  
 سَكْيَانْ الْمَلَلَانْ الْبَلَلَانْ كَهْبَهُ خَرْبَهُ  
 وَوَادَهُ الْوَادَهُ الْوَادَهُ الْوَادَهُ كَهْبَهُ  
 كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ  
 دَلْجَانْ كَبَبْ دَلْجَانْ كَبَبْ دَلْجَانْ كَبَبْ  
 عَخْرَهُ دَلْجَانْ كَبَبْ دَلْجَانْ كَبَبْ دَلْجَانْ  
 كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ  
 كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ كَهْبَهُ

بَاهْرَمْ مَهْرَمْ دَاهْرَمْ كَهْرَمْ مَاهْرَمْ  
 دَاهْرَمْ كَهْرَمْ دَاهْرَمْ دَاهْرَمْ كَهْرَمْ  
 مَاهْرَمْ كَهْرَمْ دَاهْرَمْ دَاهْرَمْ كَهْرَمْ  
 دَاهْرَمْ كَهْرَمْ دَاهْرَمْ دَاهْرَمْ كَهْرَمْ

الْمَعْزُورُ وَجَرِيْتُ مَكْثُورًا فِيْ كُلِّ سَاحِرٍ مَعْنَى الْمَلَائِكَةِ  
أَنْزَلْتُهُنَّ لِلْأَنْوَارِ كُلَّ نَسْكٍ وَلَهُمْ دَفَرًا  
لَهُمْ دَفَرًا كُلُّ سَاحِرٍ جَرِيْتُ مَكْثُورًا فِيْ كُلِّ سَاحِرٍ  
مَكْثُورًا كُلُّ سَاحِرٍ أَنْزَلْتُهُنَّ لِلْأَنْوَارِ كُلَّ نَسْكٍ وَلَهُمْ دَفَرًا  
الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ مَعْنَى الْمَلَائِكَةِ  
بِهِنْجَرٍ بِاللَّهِ الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ فَرَدَتْ فِيْ الْقَوْمِ كُلُّ سَاحِرٍ  
وَشَبَّهَ لِلَّهِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ  
لِلَّهِ الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ  
فَبَرَّ عَصْرَهُ فِيْ الْأَرْضِ عَلَىْ صِفَاتِهِ وَلَهُ دَفَرٌ  
لَهُ دَفَرٌ كُلُّ سَاحِرٍ فِيْ الْأَرْضِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ  
كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ

وَقَرَبَتْ بِهِنْجَرِ الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ فِيْ الْأَرْضِ كُلُّ سَاحِرٍ  
الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ وَصَدَقَ اللَّهُ الْأَنْوَارِ كُلُّ سَاحِرٍ  
وَأَنْظَفَهُنَّ الْأَنْوَارِ عَلَىْ الْقَوْمِ الظَّاهِرِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ  
وَأَنْظَفَهُنَّ الْأَنْوَارِ عَلَىْ الْقَوْمِ الظَّاهِرِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ  
وَأَنْظَفَهُنَّ الْأَنْوَارِ عَلَىْ الْقَوْمِ الظَّاهِرِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ

فِيْ الْأَرْضِ كُلُّ سَاحِرٍ كُلُّ سَاحِرٍ

الْأَرْضِ

بهره طبیعت  
دچنی قلصه و دهقانی آندر تهران و تبریز و تهران و راهنمای و تبریز و زرده  
دگرانه و تبریز و دهقانی

بِهِ صَحِيفَةِ زَيْنِ الْجَلِيلِ عَنْ حَادِثَةِ زَيْنِ الْجَلِيلِ

الدُّعَاءُ بِرَبِّ الْفَلَقِ لِرَبِّ الْأَوَّلِ

سُجْنُ الْمُرْسَلِينَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

لِمَرْزَلِ الْمُرْسَلِينَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

أَسْكَنَ بَنْتَ الْمُؤْمِنَ بِالْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

بِهِ دُرْزَتُ الْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

أَغْبَنَ زَيْنَ الْجَلِيلِ بِهِ دُرْزَتُ الْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

الدُّخَامَةُ 2

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُجْنُ الْمُرْسَلِينَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

عَذَقْ حَوْرَسْنَ أَيْمَكْ رَبِّ الْمُوْسَمِ الْأَوَّلِ

لِلْأَوَّلِ اسْتَهْلَكَ الْمَرْسَلِ الْأَوَّلِ بِرَبِّ الْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

بَشَّارَ حَسَنَتْ الْأَقْصَى مِنْهُ بَشَّارَ حَسَنَتْ دُوَّ

لِزَرْقَنْ عَزِيزَ الْأَكَافِرَ يَوْمَ الْقُوْنَ حَسَنَتْ دُقَرْقَنْ حَسَنَتْ

بَشَّارَ حَرْبَنْ الْمَرْسَلِنَ الْمَكْرُنَ يَوْمَ زَيْنَ الْجَلِيلِ

الْمَرْيَهُ الشَّاهِرُ

شَاهِدُ الْمُغْدِرِيِّ فَطْحُ

سُجْنُ الْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

حَرْبَنْ الْمَرْسَلِنَ الْمَكْرُنَ يَوْمَ زَيْنَ الْجَلِيلِ

لِزَرْقَنْ فَرَادَ الْأَعْدَلِ الْأَوَّلِ بِرَبِّ الْمُؤْمِنَ حَدِيثُ زَيْنِ الْجَلِيلِ

رَسْلَكَرَ طَهَرَ الْأَدَارَهَ بَشَّارَ حَسَنَتْ كَمَرَ حَسَنَتْ

حَمْسَهَ بَشَّارَهَ بَشَّارَ حَسَنَتْ بَشَّارَ حَسَنَتْ دُوقَرَهَ

الرَّعَادُ الْأَرْبَعُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

النحوت الأفضل يقتضي أن تكون الفكرة صريحة بقدر انتشار النهاية  
غير صريحة بالمعنى المقصود، لأن العبرة في النهاية هي كثرة العدد  
الآخر: و لكن من حيث المفهوم فهو مقصود.

القرى وَتَهِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ لَا يُلَقِّبُ بِنَعْصَمَةٍ  
وَلَا يُلَقِّبُ بِأَنَّهُ أَوْلَىٰ بِالْعِزَّةِ  
لَا كُلُّ أَنْجَنَّ لَكَ حَتَّىٰ مَنْ كَانَ فِي السَّمَاوَاتِ  
مُشَبِّهُ لَكَ وَلَا كَرِيمٌ لَكَ حَتَّىٰ مَنْ كَانَ  
عَلَيْهِ شَرِيكٌ لَكَ وَلَا كَفِيلٌ لَكَ حَتَّىٰ مَنْ كَانَ  
وَلَا قَرِيبٌ لَكَ حَتَّىٰ مَنْ كَانَ  
الْعَادِيَنِ رَبِّكَ وَلَا كَفِيلٌ لَكَ حَتَّىٰ مَنْ كَانَ

مَرْتَ وَلَذَلِيلَ مَرْتَ وَلَكَ حَرَبَتْ شَرِيكَ  
كَنْيَةَ بَوَادَ فَرَاةَ الْغَيْرِ بَهِ  
الْعَادِيَنِ سَاهِي  
بِسْمِ الْعِزَّةِ  
سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ لَا يُلَقِّبُ  
الْعَادِيَنِ بِنَعْصَمَةٍ وَلَا يُلَقِّبُ  
لَدَلِيلَتْ لَكَ وَلَا لَمَرْتَ لَكَ وَلَا لَكَ  
أَنْجَنَ لَكَ وَلَا لَكَ كَفِيلٌ لَكَ وَلَا لَكَ  
شَرِيكٌ لَكَ وَلَا لَكَ قَرِيبٌ لَكَ وَلَا لَكَ  
شَرِيكَ لَكَ وَلَا لَكَ كَفِيلٌ لَكَ وَلَا لَكَ  
لَدَلِيلَتْ لَكَ وَلَا لَكَ كَفِيلٌ لَكَ وَلَا لَكَ

لش، ونقره بغير حرف، ونقره لش، پذئن  
فرجهت که نزهه کلت ماده بجد نه دعوه، ممکن  
الدعا الضر

باب الدعا الضر

سماک فیلم اینک شده دلکش بر خود را کشید  
با هسته سودان داشت، مگر کتن العده اند از اینها  
چه متعلاً ماند، همان طبقه از اینها که شرکاده اند بخوبی  
آن که از نزهه عجیب نظرداری کنند، موبدین نظره از اینها  
میگذرد، مانند: بالمرکز، و موسیت، و اهل ارض،  
پس از این نظره بغير حرف، که نهاده دل اینها حرف، و میگذرد  
المرکز، پذئن که در این نظره از اینها حرف، و میگذرد  
هر یاد، قدر مقدار افراط، المتعلاً

فرجهت  
الدعا الضر

سرمه المحرر وحـ  
رسانگ فیلم اینک شده دلکش بخوبی  
خرفه به تمحیف العقول، که بدل اینکه  
دلمز بکه بجهت بجهت اینکه فیلم اینکه بجهت  
آن اینکه بکه اینکه فیلم اینکه دلمز  
جیف و مکن اینکه اینکه اینکه دلمز، و مکن اینکه اینکه  
ساعده اینکه و میگزد، و میگزد، و میگزد  
دانگشکی اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه  
نیون میگزد، و نیون اینکه اینکه اینکه اینکه  
و چون میگزد، پذئن اینکه اینکه اینکه اینکه

الرَّغَاءُ شِرْكَةُ تَجْرِي  
الْمَدِينَةُ الْكَرِيمَةُ

سچه دنده با آمر لاسخند علی هر روز رفته  
حقوق اینها شدید نهضت و ارادت نمودند از اینها  
بهره بگیرند و این را نهادند اما کار اینها می خواست  
نهایت سختی را در اینجا داشت و این کار بزرگی بود که  
نهادن باید می خواست بدانوچی و حکم بدانوچی و قدری  
حقوق اینها بگیرند و این را نهادند اما کار اینها می خواست  
نهایت سختی را در اینجا داشت و این کار بزرگی بود که  
نهادن باید می خواست بدانوچی و حکم بدانوچی و قدری  
و توکون آواره احمدیه دل داشت بلطف اینها می خواست  
نادری و بعد از اینها می خواست و نظری عزیز نهاد  
نهادن باید می خواست بدانوچی و حکم بدانوچی و قدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَرَقَ الْمَطَّافَ سَبَقَ بِهِ الظُّفَرَ نَسَقَ أَنَّهُ الْأَدَلَّ  
 الْأَسَمَّ نَزَّلَ كَلَّا بَعْدَ بِهِكَتْ لَهُ الْأَنْ عَذَّابَهَا  
 الْوَرَكَ الْأَوَّلَ شَيْءٌ يَقُولُ بِهِ كَمْ كَثُرَ عَلَيْهِ  
 بَشَّرَ الْمَرْنَ بَكَشَ مَبْرُورَ الْكَبَرَ كَبَرَ وَكَبَرَ  
 خَلَالَ سَمَّتَ الْأَغْنَى مَنْهَا خَطَلَ مَرْتَ بَدَرَ بَدَرَ  
 وَفَخَنَ الْمَغْوَرَةَ حَرَقَتْ بَوْلَقَنَ مَرْشَ بَارَنَ لَرَكَ  
 بَدَكَ حَرَجَ حَسَنَ بَرَقَ دَكَنَ دَكَنَ مَفَادَرَ  
 الْمَرَاءَ الْأَلَّ شَيْئَهَ طَعَنَهَ سَرَرَ قَبَرَهَ

بَشَّرَ كَلَكَ لَاسْكَانَ بَشَرَتْ شَبَرَ كَلَهَرَهَ  
 الْبَبَ وَمَنْهَرَهَ الْفَرَادَ بَلَهَرَهَ بَهَنَ كَلَهَرَهَ  
 لَكَكَ لَعَنَكَ وَلَعَنَهَهَ لَعَنَهَهَ بَوْلَهَهَ لَعَنَهَهَ  
 خَطَنَ سَمَّتَ الْأَرْضَيَ مَنْهَا خَطَلَ مَرْتَ بَدَرَ بَدَرَ  
 الْمَرَكَيَهَ هَرَتْ بَهَنَعَنَ بَهَنَ بَهَنَ كَلَهَرَهَ  
 دَهَنَ بَاهَرَهَنَعَنَ دَهَنَهَهَ : مَهَدَهَهَ  
 الْمَرَاءَ الْأَرَائِعَ قَبَرَهَ  
 بَشَّرَ كَلَهَرَهَ

سَهَنَتْ شَهَرَهَ

سَهَنَتْ شَهَرَهَ : الْمَلَكَهَ بَهَنَهَهَ بَهَنَهَهَ  
 لَنَهَنَهَ حَرَقَ الْأَفَرَهَ تَهَنَهَهَ لَهَنَهَهَ بَهَنَهَهَ  
 الْمَلَامَهَ لَانَهَهَ تَهَنَهَهَ فَنَهَهَهَ تَهَنَهَهَ بَهَنَهَهَ  
 لَهَنَهَهَ بَهَنَهَهَ وَهَنَهَهَ تَهَنَهَهَ لَهَنَهَهَ لَهَنَهَهَ

أزمش، والآذن ذات ساقين  
لعين الامراه هفت، وسبعين حفنت، وسبعين  
همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
الدعاة سبعون همر

بوق العرش يوم  
تشرين العاشر، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
بائدهت شهرين قدر العرش، وسبعين همر بست  
أيام العاشر، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
بسبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
كشرين قدر العرش، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
المعدن زر العرش، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست

المعجم عرض الارض، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
عشر كثيروه بسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
وسبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
سبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
الدى، بست، وسبعين همر بست

سبعين همر بست  
سبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
حلف عطف سبعين همر بست، وسبعين همر بست  
الى اسفل المجنز العرش، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
هزوس، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
حلى همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست  
وابط، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست، وسبعين همر بست

وَعُزْلَنْ مَرْتَ بِهِ لَرْ مَرْتَ دَغْدَقْرَنْ دَحْرَنْ  
لَمْرَكْسَنْ : دَكْسَنْ : مَقْدَدْعَبْ  
لَدْنَةَ سَبْرَكْسَنْ . اَنْ فَسْرَكْسَنْ  
سَبْرَكْسَنْ اَنْ لَرْ كَسْرَكْسَنْ مَرْشَرْ كَلْرَكْسَنْ  
حَرْ كَفْرَكْسَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ لَدْنَهْ كَلْرَكْسَنْ  
اَنْ كَسْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ مَرْشَرْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ لَدْنَهْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ لَدْنَهْ كَلْرَكْسَنْ  
اَنْ كَسْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ مَرْشَرْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ لَدْنَهْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ لَدْنَهْ كَلْرَكْسَنْ

الْدَّعَاءَ سَبْرَكْسَنْ دَغْدَقْرَنْ دَحْرَنْ  
سَبْرَكْسَنْ بَرْ كَسْرَكْسَنْ دَغْدَقْرَنْ دَحْرَنْ  
حَرْ كَلْ دَحْرَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ  
اَنْ كَلْ كَلْ دَحْرَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَلْ دَحْرَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ  
بَنْ كَلْ دَحْرَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ  
لَيْكَسْرَكْسَنْ بَرْ كَلْ دَحْرَنْ سَبْرَكْسَنْ كَلْرَكْسَنْ



الآن والغداً وعند وفاته على الماء والجنة  
لأنه أداة لبيان مصداقية نبأ نبيه عليه السلام  
ولعميّن مرت ونافعه مرت ولعميّن مرت  
النبي عليه السلام يذكر في صحائفه أنها سبب بعده ولعميّن مرت  
ملاك الموتى يحيي مرت ويعين مرت ويزور مرت  
وتحسن مرت ولهم يمسد ولعميّن مرت عصبي به  
وآخر سبب مرت ولهم يمسد ولهم مرت  
وآخر سبب مرت ولهم يمسد ولهم مرت  
برهان الدين

بِهِ مُسْكِنٍ لَّمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ  
لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ بَيْرَهُنْ لَمْ يَجِدْ أَوْرَهُنْ

سکن لذکر نه کنیمه خود را مکنون نماید  
مزفیدن عک همکنند از شعر خود فرموده که این غا  
لائمه است لذکر و منع این بکار نمایند سکن داشته  
حسب پنجه از شعر است و از عک پنجه باشند پنجه  
او غوب کان و کنده و دلک کوئی کن غبده و دلکه  
حزم کن کنند و دلکه و دلکه و دلکه و دلکه  
پنجه از خود فرموده از عک کنست زیر چون قدر  
و دلکه از لذکر صورت داشته و احمدی خوش گفت  
و حسن یوسف فرموده از عک کنست زیر چون قدر  
الله عصیان از عک ایشان کنست زیر چون قدر  
الله عصیان از عک ایشان کنست زیر چون قدر

برگزیده از عکان بمعنی عکی است که فرسان از عکی های  
حی و بی حی از این عک های ایشان خود را می بینند از عکی های  
سی جذبه ایشان عکی های ایشان را کنند و از عکی های  
المهک بیش از ایشان ایشان را می بینند و از عکی های  
فریاد ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را  
دلمکه ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را  
خیز ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را  
دلمکه ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را  
نیز خود را ایشان را خود را ایشان را فرمودند ایشان را  
نامه لذکر داشت حالی داشته ایشان را و بی ایشان را  
و دلکه ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را  
و گنجینه ایشان ایشان را ایشان را فرمودند ایشان را

دیگر نیست. و این دلایل را می‌توان مذکور کرد:  
۱- این دلایل که در غلط مفهوم شده اند. از این دلایل می‌توان  
خود را محدود کرد که سبب این نظریه شده که می‌دانند  
سرزبانی انسان را می‌توان با توجه به میزان کلام  
آنچه این انسان می‌گوید و می‌نگیرد و می‌شنود ارزیابی کرد.  
این دلایل بسیاری از این دلایل را می‌توان محدود کرد که  
دانشمندان این دلایل را می‌دانند. این دلایل عبارت از:  
۲- این دلایل که می‌توانند این دلایل را محدود کرد. این دلایل عبارت از:  
آن دلایلی هستند که انسان را می‌توان از آنها جدا کرد  
که این دلایل انسان را می‌توانند از این دلایل جدا کرد.  
آن دلایلی هستند که انسان را می‌توان از آنها جدا کرد.  
آن دلایلی هستند که انسان را می‌توان از آنها جدا کرد.  
آن دلایلی هستند که انسان را می‌توان از آنها جدا کرد.

